

اسباب رفع وحشیگری در آسیای وسطی شده و در آنجا رفاه و تمدن به میان آوردند."

حرّره محمود بزچلوئی سنه ۱۲۹۹

www.tabarestan.info
تبرستان

۱۱۰. خواندن دوباره جمله‌های پایانی نسخه برای عبرت گرفتن و گریستن می‌ارزد! بیگانگان چه خوب ما را به جان هم انداختند و خود بهره گرفتند! ترفند «بنی نوع انسانی» دیر زمانی است که سلاح قدرتهای جهانی است و ما چه خامیم که همچنان بجای همگامی و یگانگی پراکنده ایم و کین می‌ورزیم... غم این خفته چند خواب در چشم ترم می‌شکند...» [وامی از نیما یوشیج] (ح. ص).

کتابنامه

- اعتمادالسلطنه، محمد حسن. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه. با مقدمه ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران (قرن ۱۲ - ۱۳ - ۱۴). تهران: زوار، ۱۳۴۷ - ۱۳۵۳.
- صمدی، حسین. کتابنامه مازندران. ساری: سازمان برنامه و بودجه استان مازندران، ۱۳۷۲، ج ۲. (معرفی چهار نسخه خطی این پژوهش).
- قره گزلوی همدانی، عبدالله. دیار ترکمن (سفرنامه پسر اعتمادالسلطنه). به کوشش حسین صمدی. قائمشهر: بی نا، ۱۳۷۱.
- گرگان زمین. به کوشش مسیح ذبیحی. گرگان: شورای جشنهای ۲۵۰۰ ساله، مهر ۱۳۵۰. (بعدها به کوشش ایرج افشار با نام «گرگان نامه» تجدید چاپ شد).
- وامبری، آرمینیوس. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. ترجمه فتحعلی خواجه نوریان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.

فضاهای مازندران و گرگان - گنبد

حجت‌الله حسن لاریجانی

در استان مازندران از نظر طبیعی به علت استقرار در حاشیه دریای خزر و اشراف سلسله جبال البرز بر آن شرایطی پدید آمده است که الگوهای زیست و قلمروهای بوم‌شناسانه آن دارای توزیع فضائی یکسانی نیست. (نگاه کنید به: قلمروهای زیستی و آب و هوائی استان مازندران).

دریای خزر - زیست - بوم تعیین‌کننده نواحی ساحلی؛ و سلسله جبال البرز تعیین‌کننده زیست بوم استقرارهای کوهستانی است. در این میان کوهپایه‌ها از دو قلمرو بوم‌شناسانه متأثر است. در واقع، دشت وسیع و پهناور استان مازندران که در سویه شرقی به کلی از تسلط مطلق سلسله جبال البرز و دریای خزر رها می‌گردد و قلمرو دشتی یا بیابانی ویژه‌ای را بوجود می‌آورد که عمدتاً از نواحی شمال دشت گنبد و گرگان متأثر است.

از این رو است که شهرهای بندری و یا به صورت قاطع شهر بندری فعال در بخش شرقی دیده نمی‌شود و در کناره‌های غربی است که این شکل از شهر و به تبعیت آن روستاهای ساحلی پدیدار گشته است. قلمروهای زیست‌عشایری نیز بنا بر همین ضابطه در نواحی غربی سریع‌اً از میان رفته‌اند و حال آنکه در ناحیه شرقی جوامع ایلی دیر پاینده‌اند و سرسختانه در مقابل همه تغییرات و عوامل تعیین‌کننده دفاع می‌کنند. از آنجائی که منابع خاک، منابع آب، و پوشش گیاهی در استقرار روستاها، عشایر، و شهرها حائز اهمیت است به برخی خصایص روابط حاصل‌خیز آب - خاک - پوشش گیاهی اشاره می‌شود:

- خاکهای رسوبی در ساحل یا جلگه ساحلی

- خاکهای کوهپایه‌ای در خطوط اتصالی جلگه با کوهستان

- خاکهای تپه‌ای و کوهستانی

- خاکهای جنگلی

این پراکندگی از خاکها به پوشش گیاهی متنوع و گاه بسیار پرتراکم انجامیده است:

- پوشش گیاهی بسیار پرتراکم ساحلی

- پوشش گیاهی پرتراکم کوهپایه‌ها

- پوشش گیاهی فاقد تراکم تپه‌ای و کوهستانی

- پوشش گیاهی فاقد تراکم

- مراتع غیر مشجر

گرچه در استان مراتع درجه (۱) وجود ندارد، و آنچه از مراتع باقی مانده است، صرف نظر از مباحث آماری، عملاً از نوع درجه (۲) هستند؛ ولی همین مراتع نوعی استقرار عشایری در شرق استان حادث گشته است. رودخانه‌های بزرگ استان همه از کوههای مشرف بر دریای خزر سرچشمه می‌گیرند^۱ و گاهی رودخانه‌ها به دریای خزر می‌ریزند. بارندگی فراوان، امکان بهره‌برداری وسیع از منابع آبهای زیرزمینی را نیز فراهم آورده است.

روابط آب و خاک استان، امکان پیدایش قطبهای کشاورزی را فراهم آورده است، و در آینده نیز با بهبود و اصطلاحات زراعی و فنی گسترش و پیدایش قطبهای کشاورزی جدید را نیز فراهم خواهد آورد. در نهایت باید تأکید کرد که محیط زیست طبیعی استان مازندران بر استقرار روستاها و به تعبیری صحیح‌تر استخوانبندی فضائی و بافت روستاها و حیات مجموعه‌های روستائی تأثیر گذارده است.

جوامع سه‌گانه استان و اجتماعات بینابینی که به صورت طیفی از اجتماعات وابسته بهم مشاهده می‌شوند از ویژگیهای طبیعی استان متأثراند، ولی از امور تاریخی نیز برکنار نیستند؛ در این میان می‌توان به مهاجرت بزرگ طوایف کرد به شمال خراسان و کوچ آنها به محدوده‌های استان مازندران؛ و ارتباطات وسیع سیاسی بین جوامع از طریق انتزاع و گستردگی تقسیمات سیاسی یا کشوری اشاره کرد که نمونه آن ورود برخی از جوامع عشایری به حیطه سیاسی استان است، گرچه به دلایل فرهنگی چنین اقلیتهایی با بافت و ساختار مازندران و مردمان بومی آن سازگاری ندارند.

۱. بجز چند رودخانه در ناحیه شرق.

فضاهای زیستی عشایر مازندران:

زندگی مبتنی بر کوچ عشایر، از سازمان اجتماعی و سازمان تولید آنها متأثر است و در همه رده‌های آن ارتباط مستقیمی با محیط وجود دارد. در واقع عشایر دارای شکلی ویژه از استقرار در محیط (فضا) هستند که سه خصیصه عمده آن کاملاً در محیط یا زیست بوم آنها به خوبی قابل مشاهده است.

الف - فضا یا قلمرو گرمسیری

ب - فضا یا قلمرو سردسیری

ج - فضا یا قلمرو یلانی

در استان مازندران عشایر ترکمن و عشایر کرد و حتی پاره‌ای از رده‌های غیرمنسجم عشایری که ساختمان ایلی آنها به کلی از هم پاشیده شده است، وجود دارد که به صورت گروه‌های ثابت در فضای حوزه شرقی استان به کوچ منظم می‌پردازند.

تداخل زمانی حرکت برخی از کوچگران در حوزه‌های غرب استان مازندران عمدتاً متأثر از حوزه‌های بیرون از استان است که سیمای فضائی استان را در دوره‌هایی از سال تغییر می‌دهد. عوامل محیطی، در کنار سازمانهای زراعی بزرگ که با مالکیت زمین‌داران بزرگ در هم تنیده شده است، گرچه نواحی شرقی استان را از حالت فضاهای عشایری خارج ساخته است ولی در نواحی غربی به علت ارتباط زمین‌داری با نظامات ایلی، این روابط [ایلی] هنوز پابرجاست و قطعاً فضاهای زندگی عشایر هنوز هم عامل و مسأله مهم در شکل‌گیری و استقرار صنایع، کشاورزی و... است.

«اوبه»‌های ادواری، حرکات منظم مبتنی بر فصل در منطقه جلگه‌ای گرگان که در حوالی رودخانه گرگان تا نوار مرزی ایران ترکمنستان دیده می‌شود مانع از تحریکات فضائی سایر فعالیت‌ها شده است که خارج از روابط و زندگی ایلی باشد. عشایر ترکمن از دوایل بزرگ «گوکلان» و «یموت» تشکیل شده است که گوکلان‌ها عمدتاً در نواحی کوهستان و شرق جلگه گرگان و «یموتها» عمدتاً در محدوده دشتی گرگان و گنبد به گذار از حالت عشایری به کشاورزان رقصان هستند. زمان کوچ این عشایر گرچه از دو تا سه ماه تجاوز نمی‌کند ولی همین حرکت بطئی و محدود زمانی اشکال متنوع کوچ را ظاهر می‌سازد.

عشایر کرد که از حوزه‌های شمالی خراسان چون قوچان، شیروان، بجنورد، واسفراین

به نواحی مراوه تپه و داشلی برون وارد می‌شوند به علت تداوم کوچ بلافاصله بعد از حرکت عشایر ترکمن، این دو ناحیه (مراوه تپه و داشلی برون) در واقع به جهت گرمسیر - سردسیر (سردسیر ترکمنها؛ و گرمسیر کردها) به حد فزاینده و غیرقابل تحملی مورد چرما قرار می‌گیرد. کردها در شرایط کنونی عوامل تخریب مضاعف منطقی هستند که این شکل تخریب با حرکت دامداران سخنانی به حد اعلای خود می‌رسد.

درجه تأثیر زندگی عشایر از محیط، این جوامع را در استان از قلمروها یا فضاهای خاص مستقر ساخته است که حتی می‌توان از آن به «فرهنگ محیطی» بر اساس «فضاها» تعبیر کرد.

سازمان اجتماعی عشایر، سازمان تولید عشایر، و به تبعیت آن سازمان اقتصادی اجتماعات عشایری مازندران ملهم از دامداری است که با چادرنشینی ویژه همراه شده است که این جز در فضاهای ویژه قابل بررسی نیست (فی‌المثل گرمسیر، سردسیر که معرف فضاهای ویژه است).

فضاهای ویژه عشایر ترکمن به ابعاد اندازه، نوع حرکت، دوره‌های فصلی عشایر؛ و زندگی یکجانشینان پراکنده در قلمرو ایلی بستگی دارد که محیط آنان را مشخص می‌سازد. این امور خلوص کوچگری ترکمنها را محدود ساخته و ارتباط آنها با کردها را نیز در محدوده مناسبات زمینداری قرار داده است که در هر حال فضاهای ویژه عشایری را باز هم ویژه‌تر ساخته است که از اشکال پیشین آنها متمایز می‌سازد.

در یک جمع‌بندی ساده از زندگی عشایر ترکمن و قلمروهای زیستی آنها پنج فضای ویژه را می‌توان نشان داد:

- ۱ - فضای مراوه تپه و داشلی برون
- ۲ - فضای ساحلی اترک
- ۳ - فضای ساحلی مشرف بر خلیج گرگان
- ۴ - فضای دشتی گنبد کاووس
- ۵ - فضای کوهستانی جنوبی و جنگلی

برخی از نواحی دشت گرگان و بخشی از حوزه‌های فرعی گنبد کاووس حالت شبه سردسیری دارد که به منزله پائین دست چراگاههای تابستانی برای فعالیتهای کشاورزی اختصاص یافته است و عملاً از حوزه و فضاهای ویژه عشایری خارج می‌گردد که با اسکان عشایر و فشار کاملاً از شرایط اقتصادی و سازمان‌های تولیدی اقتصادی از ۳۰ تا

۴۰ سال قبل به کلی فضاهای دهقانی و کشاورزی تبدیل شده است.

محیط و قلمرو روستائی

استان مازندران بر اساس آخرین سرشماری جمعیت (۱۳۷۰) نزدیک ۴۴۸۲ روستا را در برمی‌گیرد که برخی از این روستاها فاقد جمعیت‌اند:

سال سرشماری ^۲	تعداد روستاها	روستاهای دارای سکنه	روستاهای خالی از سکنه
۱۳۶۵	۴۰۴۴	۳۷۴۵	۲۹۹
۱۳۷۰	۴۴۸۲	۴۰۹۹	۳۸۳

در تقسیمات کشوری، بیشترین روستاها در محدوده شهرستان بابل قرار دارد (۶۰۰ آبادی) و شهرستان گنبد کاووس (با ۴۶۹ آبادی) و ساری (با ۴۳۳ آبادی) در مراحل بعد قرار دارد. شهرستان بندر ترکمن با ۴۰ آبادی در پائینترین سطح قرار دارد. در واقع عوامل طبیعی و اجتماعی (به ویژه شکل زندگی عشایری) بر استقرار روستاها و سکونتگاههای روستائی تأثیر گذارده است. به طوری که از کل روستاهای استان مازندران نزدیک به ۷۵ درصد در حوزه غربی استان متمرکز شده است که اقلیم دریائی - کوهستانی بر آن مسلط است.

روستاهای استان مازندران در جهت حوزه‌های جغرافیائی در سه ناحیه جغرافیائی متمرکز شده‌اند:

- حوزه شرقی
- حوزه غربی
- حوزه میانی

از جهات تراکم و پراکنش نیز روستاهای استان مازندران از همین ویژگیهای تعلیمی و طبیعی متأثراند. عمده روستاها در حوزه غربی و در حوزه مرکزی استقرار یافته‌اند.^۳ در بخش شرقی در هر یک صد کیلومتر مربع ۳/۵ آبادی قرار دارد که در مقابل نسبتهای مربوط به حوزه‌های غربی و مرکزی (۱۱/۹ و ۱۲/۳) بسیار اندک است (نگاه کنید به: گزارش جامعه روستائی). از جهت دخالت عوامل تعیین کننده‌ای چون سلسله جبال البرز

۲. نگاه کنید به: سرشماری عمومی مهرماه ۱۳۶۵ - سرشماری جمعیت مهرماه ۱۳۷۰.

۳. در واقع پراکنش متراکم در واحد سطح مورد نظر است.

و دریای خزر، می‌توان به استقرار روستاها در نواحی ساحلی - جلگه‌ای اشاره کرد که بخش عظیمی در روستاها را در خود جای داده‌اند.

از سوی دیگر عامل جمعیت نیز در استقرار و حجم بافتی روستاها تأثیرگذار است: در حوزه شرقی روستاها پرجمعیت و در حوزه غربی و مرکزی روستاها کم جمعیت هستند. در زیر حوزه‌های کوهستانی و جلگه‌ای نیز اصل حجم بافتی دخالت دارد که روستاهای نواحی ساحلی - جلگه‌ای کم جمعیت و روستاهای نواحی کوهستانی پرجمعیت‌اند.

در روستاهای استان مازندران فعالیتهای غالب و به تبع آن اشتغال مردم از گونه‌های و اشتغالات زیر است:

- زراعت برنج در نواحی جلگه‌ای غربی و مرکزی.

- زراعت پنبه در نواحی جلگه‌ای شرقی

- باغداری به شکل غالب در کوهپایه‌ها

- دامداری به مفهوم تمام آن^۴

- صنایع تبدیلی کشاورزی

- جنگلداری و صنایع چوب‌بری

- صنایع صیادی و ماهیگیری

فعالیت زراعی در همه روستاها دیده می‌شود ولی نوع زراعت بر حسب محصول در پراکنش فضائی تأثیر نهاده است: کشت برنج در نواحی ساحلی - جلگه‌ای، کشت پنبه^۵ در نواحی دشتی دور از ساحل.

مرکبات و گستردگی آن در استان مازندران نیز به استقرار روستاها و تراکم جمعیت کمک کرده است به طوری که در بخشی از روستاها حوزه غربی باغداری تنها فعالیت است.

دامداری به علت ماهیت زندگی مبتنی بر کوچ با جمعیت عشایری پیوند دارد، ولی در نواحی غربی نیز دامداری متین بر بهره‌برداری فصلی از مراتع دیده می‌شود که فاقد ساختار عشایری بوده و نوعی دامداری متحرک بر آن غالب است.

۴. نیز مشتمل بر پرورش کرم ابریشم، پرورش طیور، پرورش زنبور عسل و پرورش ماهی.

۵. فشار بر روی زراعت پنبه برای صدور و مصارف داخلی در نواحی شرقی پرورش دام را محدود ساخته است و نوعی فضایابی ویژه را در نواحی شرقی ایجاد کرده است.

بافت روستاهای استان مازندران که می‌توان از آنها به شکل‌گیری کالبدی یا فیزیکی اشاره کرد به اشکال ریز دیده می‌شود:

- روستاهای کوهستانی که در واحد سطح پراکنده ولی در بافت روستائی پرتراکم‌اند؛
- روستاهای جلگه‌ای که در واحد سطح پرتراکم ولی از نظر بافت پراکنده‌اند.
- روستاهای ساحلی که در واحد سطح پرتراکم و از جهت بافتی نیز پرتراکم‌اند که در طول ساحل به صورت خطی گسترش یافته‌اند.
- در حوزه‌های شرقی روستاهای ساحلی از این شکل بافتی تبعیت نمی‌کنند.
- روستاهایی که در طول رودخانه‌های بزرگ پدید آمده‌اند، به صورت خطی استقرار گرفته‌اند و بافتی کم تراکم دارند.
- در جلگه‌های خشک گنبد کاووس و گرگان تراکم روستاها در واحد سطح کم ولی از جهت بافتی نیز پراکنده هستند که بیشتر از شکل اوبه‌های عشایری متأثر است.
- در کوهپایه‌ها و تپه ماهورها اشکال متنوعی از تراکم و پراکنش و بافت روستائی دیده می‌شود که عمدتاً متأثر از فعالیت‌های اقتصادی است.
- در استان مازندران به علت دخالت عوامل متعددی چون:
 - جاده‌کناره و استقرار روستاهای توریستی.
 - روستاهای ساحلی و تبعیت روستاها از شکل‌گیری طبیعی دریایی.
 - سلسله جبال البرز و ارتقاء مدت زیاد که مانع از استقرار تجمعی می‌شود! و فعالیت‌های زراعی و دامداری که الزامات پراکندگی و تحرک را ایجاد می‌کند، هر نوعی شکل‌گیری منظومه‌ای و مجموعه‌های روستائی را از میان برده است. در واقع مجموعه‌های روستائی و منظومه‌های کشاورزی در استان دیده نمی‌شود و حتی قطبهای کشاورزی در گرگان و گنبد کاووس عملاً هیچ‌گونه اجتماع منظومه‌ای را به وجود نیاورده است.

محیط شهری

روابط مبتنی بر اقتصادیات استان مازندران از فعالیت کشاورزی شدیداً متأثر است. کشاورزی فشرده نواحی غربی و مرکزی، و کشاورزی نسبتاً فشرده منطقه شرقی همراه با صنایع تبدیلی کشاورزی بر حیات شهری، و شهرها و نظام سلسله مراتبی خدمتی آنها اثر تعیین‌کننده گذاشته است. گرچه قبول نظام سلسله مراتبی خدماتی - بنا به عللی که بعداً به

آنها خواهیم پرداخت - بسیار ضعیف است. ولی شکلی از ارتباطات بین جوامع کم جمعیت و نقاط پر جمعیت دیده می‌شود. دلایلی که می‌توان نظام سلسله مراتبی خدماتی بین روستاها و شهرها ضعیف شده به قرار زیر است:

۱ - جاده کناره به عنوان یک دسترس بسیار مهم تمام استقرارهای جمعیتی در ساحل دریای خزر را بهم مربوط ساخته است؛ که اهمیت هر نقطه شهری را به عنوان عامل واسطه کنار می‌گذارد. طبیعتاً روستاهای بزرگ و شهرکها امکان برخورداری از امکانات خدماتی همه شهرهای بزرگ ساحلی را در اختیار دارند.

۲ - فعالیت کشاورزی فشرده در بخش غربی و مرکزی همه پدیده‌های صنعتی را تحت شعاع قرار داده که به گونه‌ای از فعالیتهای خدماتی براساس نظام سلسله مراتب بین شهرها متأثر است. در واقع فعالیت کشاورزی به علت پراکنش نوع دسترس ساده و سهل (جاده کناره)، از نظم سلسله مراتبی مشخص تبعیت نمی‌کند.

۳ - دریای خزر به علت ایجاد اشتغال مبتنی بر صید و گسترش فعالیت شیلات که عملاً حوزه‌های مدیریتی آن در چند نقطه متمرکز است، فاقد نظام سلسله مراتب واحدهای کوچک جمعیتی و واحدهای بزرگ جمعیتی است و به تبعیت آن خدمات نیز در چند نقطه محدود متمرکز است. نخستین نقطه شیلاتی در آشوراده و بندر ترکمن، دومین نقطه شیلاتی بابلسر، سومین نقطه شیلاتی کیشهر و... است که تابع هیچیک از نظامات سلسله مراتب خدماتی نیستند.

حوزه‌های نفوذی شهرها

گرچه کثرت مهاجرت روستائیان به شهرها کاملاً مشهور است، ولی نمی‌توان نواحی پیرامونی شهرها را حوزه‌های نفوذی شهرها دانست. فعالیت کشاورزی در محدوده شهرها و پیرامون شهرها، و ارتباط تنگاتنگ کشاورزی با شهرها در مرتبه دوم، و کشاورزی به عنوان فعالیت غالب در روستاها، عملاً روستاها را در حوزه‌های نفوذی شهرها قرار نمی‌دهد. در برخی از حوزه‌های غربی آن چنان شهرها در هم فرو رفته‌اند که بدون تابلوهای راهنمایی و شهرداری عملاً تفکیک شهرها از یکدیگر - چه رسد به روستاها -

۶. فی‌المثل شهر تنکابن، گرچه نسبت به شهرهای چالوس - نوشهر، و رامسر از موضوع جغرافیایی مهم برخوردار نیست ولی به جهت ارائه خدمات به مراتب در سطوح بالاتری در امکانات خدماتی دست یافته است.

ناممکن است.

در برخی از نواحی کوهستانی، آنهم در پهنه فصول گرم، چون تابستان و نیمی از بهار و نیمی از پائیز، شهرها خالی از سکنه‌اند و نمی‌توان حوزه نفوذی برای آنها قائل شد (برای نمونه شهر لاریجان و شهر رینه). در حوزه شرقی به جز گرگان و گنبد کاووس شهرکهای دیگر به علت اقتدار ساختار عشایری منطقه، فاقد حوزه‌های جغرافیائی نفوذ هستند. در شهرهای گرگان و گنبد می‌توان عوامل نفوذ شهر را در پیرامون آنها دید که گرگان عمدتاً به علت عوامل سیاسی، و گنبد بیشتر به علت نظامی در منطقه نافذ بوده‌اند و اکنون نیز مؤثرند.

در مطالعه حوزه نفوذی شهرهای استان مازندران از کلیت «حوزه نفوذی» نمی‌توان چیزی یا امری را توضیح داد، آنچه اهمیت دارد، عمق نفوذ عملکرد شهرها در پیرامون آنهاست که به علت نزدیکی شهرها و در هم فرو رفتن فعالیت‌های شهری و روستائی تفکیک حوزه‌های نفوذی از نقطه نظر عمق امکان‌پذیر نیست و یا باید گفت حوزه نفوذی در اطراف شهرهای ساحلی وجود ندارد.

البته نوعی حوزه نفوذی براساس شکل‌گیری شهرهای استان مازندران در قلمرو مطالعه دیده می‌شود که معمولاً شهرهای نوینیا در حوزه نفوذی شهرهای بزرگ قرار می‌گیرند ولی همینکه شهرک یا شهرهای نوینیا به گونه یک شهر استقرار می‌یابند، از محدوده نفوذ شهرهای بزرگ خارج می‌شوند. اصولاً برنامه‌ریزی شهری در شرایط کنونی، و مدیریت شهرها و تنظیم برنامه برای شکل‌گیری شهرها و عملیات آماده‌سازی اراضی برای ایجاد شهرکها، هر یک از واحدهای شهری از حمایت خدماتی براساس تأمین مکفی خدمات ایجاد می‌شوند و استقرار می‌یابند و طبیعتاً نمی‌توان برای آنها نیز حوزه نفوذی قائل شد.

در واقع در ارتباطات بین شهرها و روستاها، و بین شهرها چون استقرار فضاهای آزاد از میان رفته است و فعالیت‌های اقتصادی به تدریج فضاهای آزاد را از میان می‌برد و هر گونه حوزه نفوذی را کوتاه می‌کند و از میان می‌برد. فعالیت‌های اقتصادی، استقرار تأسیسات توریستی عملکرد شهرها را محدود می‌سازد و گونه‌ای از تراکم شهری را می‌سازد که در آنها هیچ مزیتی برای شهرها نسبت به پیرامون نمی‌توان قائل شد.

فضاهای شهری: شهرکها و شهرهای کوچک

چند عامل اصلی و جدی، استان مازندران و شهرها، شهرکها و نقاط شهری را در مرحله‌ای از گذر قرار داده است که امکان پذیرش نتایج مترتب بر «آمایش سنتی» وجود ندارد:

۱- افزایش جمعیت روستائی، و تراکم جمعیت در روستاها و پیدایش روستاهای جدید که فرآیندی است مستمر و مکرر که مجموعه‌های پر تراکم به ظاهر روستائی و عملاً شهری را حادث گشته است و طبیعتاً تحلیل «آمایش فضاها» در این شرایط دیده نمی‌شود.

۲- پیشرفت صنایع تبدیلی کشاورزی و صنایع غیرکشاورزی که همه حوزه‌های شهری و روستائی را به یک شکل و یکسانی زیر تأثیر خود دارد و پیرامون شهرها و همه روستاها را متأثر می‌سازد. گسترش تأسیسات صنعتی گرچه وابسته به شهرها است ولی در حوزهٔ ثبتي روستاها به وجود می‌آیند و مستقر می‌شوند و بدین‌طریق اراضی روستائی را می‌بلعند و هرگونه ارتباط را از میان می‌برند.^۷

۳- وابستگی به روابط بین انسان و زمین به تدریج کاهش می‌یابد، و زمین به مثابه سرمایه ثابت وارد عرصهٔ روابط شهر و روستا می‌گردد.

۴- پیدایش اقشار کارگری، و نیروی کار آزاد که در حول و حوش شهرها در واحدهای مسکونی ناپایدار به صورت حاشیه‌ای به سر می‌برند و معمولاً این گونه جمعیت از کل روابط شهر و روستا آزادند و در عمل از حوزه‌های نفوذی شهرها و روستاها نیز به دور هستند.

رویه‌مرفته نواحی ساحلی استان مازندران به علت فعالیت‌های توریستی آنچنان به هم نزدیک شده‌اند که روستاها و شهرکها و شهرها از یکدیگر جدایی ندارند و در برخی نقاط مجتمعی از شهرها و شهرکها به وجود آمده است (فی‌المثل شهرهای بابل، بابلسر، فریدونکنار، و امیرکلا)، (نشتارود، عباس آباد و ساقی کلایه)، (چالوس و نوشهر).

۷. در اینجا ارزیابی مثبت و منفی از فرآیندها مورد بحث نیست، بلکه ارائه آنهاست.

کایر یادگاری از تعاون ایران باستان در تبرستان

محسن مجیدزاده

یکی از راههای بسیار با ارزش که پایه یک اقتصاد سالم جامع الاطراف، جهت بهزیستی و همبستگی مردم در مسیر کار و زندگی را فراهم و استوار می‌نماید، «تعاون» و «کار دسته جمعی» است.

از قدیم الایام که هنوز در بین آدمیان، تفکر استثمار و بهره‌کشی فرد از فرد معمول نشده بود و امور کشاورزی و دامپروری شالوده و عوامل اصلی اقتصاد جامعه را شامل می‌شد، کار گروهی، همیاری و همکاری در تمام شئون و مراحل حیات، منشاء هستی و راهبر زندگی بشر، بویژه در کشورهای پیشرفته آن روزگار - نظیر ایران باستان - محسوب می‌شده است.

کشاورزان ایران باستان که روستاهایشان با هم نزدیکی و همجواری داشت، از زمان کاشت و داشت تا برداشت محصول زراعی با یکدیگر «کاریاری» می‌نموده‌اند. این روش پسندیده و مردمی که ناشی از تمدن و فرهنگ انسانی ما در آن قرون و اعصار بود، شامل مبانی گرانبھائی برای استحکام جامعه و همگامی ملل این مزروبوم می‌شده که بازمانده آن ارتباط گروهی در کار، هنوز در دیار تبرستان به اعتبار ویژه خود باقی و برقرار است. اما نتایج تعاون عملی و کاریاری:

(۱) در این همبستگی گروهی بیماریهای برتری خواهی، احتکار، بازیگریهای قبیلگی و سکتاریستی، فقر و تنگدستی و امثالهم که همه آنها مسبب سایر عوارض و انحراف اخلاقی از قبیل تجاوز به مال و ناموس، ابتلای به اعتیادات و عادات خطرناک... می‌گردید، نمی‌توانست بهیچ شکلی اظهار وجود و بروز نماید.

(۲) در برابر اعمال بالا، حس انساندوستی، آشتی خواهی، همدردی و مهرورزی، کارهای گروهی و حس تعاون و... گستردگی ویژه‌ای می‌یافت و از گسترک نعمات حیات همگان

متنعم و بهره‌مند می‌شدند.

در یسنای زرتشت آمده است که:

«من آئین مزدیسنا را می‌ستایم که دورکننده جنگ و بر زمین افکنده ابزار جنگ و خویشی دهنده (پیونده دهنده) است». این موضوع نشانگر و بیانگر مهمترین همبستگی و نوع پرستی است، زیرا وقتی در جامعه فقر و تنگدستی ریشه‌کن شده، هر کس از منابع و منافع زندگی بهره‌مند گردد، هرگز جنگ و خونریزی به وقوع نخواهد پیوست، شاید مفاهیم گفتار فوق الهام بخش حکیم بزرگوار ابوالقاسم فردوسی در سرایش بیت زیر بوده است:

همه زآشتی کام مردم رواست که نابود باد آنکه او جنگ خواست

به علاوه، اولاً در جنگ غالب و مغلوب از امور سازندگی محروم و بی‌بهره می‌شوند و جوامع دو طرف متخاصم در صورت اطالهی مدت جنگ، دچار فقر و بینوایی و اسیر بیماریهای جسمی و روحی می‌گردند، علی‌الاصول بازماندگان به علت انهدام و تخریب ناشی از آن، و نیز به سبب از دست دادن عزیزان و هستی خود، برای ادامه حیات متوجه مشکلات عدیده‌ای می‌شوند، لذا گروهی به انگیزه ضعف و ناتوانی و خودباختگی، انرژی مطلوبی برای کارائی و سازندگی ندارند، گروهی هم، سرکش، یاغی و متجاوز می‌گردند...

ثانیاً ابزار جنگ نیز عامل تحریک و بروز جنگ خواهد بود که این مطلب را پیامبر ایرانی در چندین قرن پیش مطرح و گوشزد نموده است. در حالیکه ابرقدرتهای جهانخوار جهان در قرون اخیر آنهاهم بطور مصلحتی به فکر کم کردن و یا از بین بردن سلاحهای جنگی (هسته‌ای) افتاده‌اند. وقتی جنگ و ابزار جنگ از بین برود، پیوند و همبستگی در میان ملت‌ها برقرار می‌گردد و انگیزه‌ای برای ایجاد پیوستگی، تعاون و کاریاری می‌شود. این سنت گرانقدر ملی هنوز در دیار مازندران به عنوان «کاپیز» بجا مانده و بهترین یادگار تاریخی - اجتماعی ایران باستان است. در این زمان نیز بایستی ملت ما از هر روش مثبت انسانی بهره‌نحوی که باشد، بهره‌مند گردد که بقول سعدی:

مرد باید که گیرد اندر گوش و رن‌سوشتست پسند بر دیوار

در مورد «تعاون» با توجه به اهمیت فوق‌العاده آن دین مبین اسلام اینگونه دستور صادر کرده است:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى (و یاری کنید یکدیگر را در نیکی و پرهیزگاری).

(۳) فعالیت و کار دسته جمعی بقدری از اهمیت خاص اقتصادی - فرهنگی برخوردار است که زبان و تکلم محصول آن می‌باشد. میتروپوسکی در مورد پیدایش و رشد تکلم

می‌نویسد:

«کلام ملفوظ انسانی در جریان کار پدید آمد و رشد کرد» و نیز می‌نویسد:

«کار همیشه یک فعالیت اجتماعی بود؛ کار هر فرد بخش مکمل زندگی جامعه بشری بشمار می‌رفت. اتحاد جمعی از انسانها در فعالیت تولیدشان ناشی از این حقیقت بود که فرد در ذهن، افکار و اعمال خود، خویشتن را عضو خدمتگزار جامعه خود می‌دانست بهمین دلیل در جریان کار دسته‌جمعی، احساس احتیاج به ارتباط و تکلم با یکدیگر در مردم بوجود آمد.»

داستانهای فولکلوریک و تمثیل‌های کرانه خزری مملو از مطالب فلسفی - اجتماعی و انواع ابزار کار است که به نوعی به کار در تعاون تجمعی و مربوط است. افراد از سنین پائین به همکاری و فعالیت گروهی عادت کرده و جامعه از افراد مستخور، تسبل و سهل‌انگاری می‌بود، از طرف دیگر تبادل افکار مسبب همبستگی و اتفاق بیشتر آنان در برابر بیگانگان و متجاوزین می‌شد، یعنی فرهنگ و زبان و اتحاد تکامل می‌یافت و بتدریج غنی‌تر و کاملتر می‌گردید.

این وحدت در کار دسته جمعی باعث وحدت و استحکام فکری آمده‌ها و تیورها شده بود، آنچنان که اسکندر مقدونی و بعد از وی سلوکیها قادر تجاوز و نفوذ در آن منطقه نگردیدند.

(۴) کاپیز یا روش کارگروهی حتی در ساختن خانه‌ها نیز اثر فراوانی داشته و دارد، بطوری که افراد و همسایگان نزدیک بهم در هنگام ایجاد بنا و چهار دیواری بدون اخذ مزد، کار یاری می‌نمودند و این امور جنبه متقابل داشته است، نتیجه این ارتباط منطقی، این بود که کسی خانه به دوش و بیخانمان نمی‌ماند.

(۵) در اثر کاپیز یعنی کار دسته جمعی، مهارت کار پیشرفت می‌کرد و در رفع نیاز جامعه تأثیرات جالب و چشمگیری بر جای می‌گذاشت و به علت تبادل افکار، آلات و ابزار تولید نیز به نسبت موقعیت زمان و مکان و نیازهای مبتلا به، رشد و تکامل و گسترش می‌پذیرفت و انسان در مقابل نیروی طبیعت مقاوم می‌گشت و آنرا بنفع خود بزیر نفوذ در می‌آورد. فی الواقع طبیعت که بمنزله مادر انسان است، گاه آنچنان پرسطوت و بیرحم می‌شود که بشر مجبور است، با ایجاد وسایل دفاعی، از وجود آن بنفع خود بر علیه خشم طبیعت بهره‌برداری نماید.

(۶) خلاصه اینکه کاپیز موضوعی بود که منجر به «همه کاری» می‌شد و همانگونه که ذکر

شد چون همه کار می‌کردند با آکمال راندمان و محصول کار نیز فزونی می‌یافت و مانع بروز نداری و مسکنت می‌گشت و در برابر بیکانگان نیز مملکت بی‌نیاز و قدرتمند می‌گردید و در اثر ترک این شیوه‌ی پر ارزش کار گروهی است که، نیروی بیگانه می‌تواند در کشور ما رسوخ نموده، اقتصاد ناهنجاری را بر ما تحمیل کرده، مردم را به یکدیگر بدبین و در برابرش روش تنبلی، استعمال مواد مخدر، بیکاری و... را جانشین و فعال گرداند، ما را ملتی «مصرفی» بار آورده، و به سوی قهقرا سوق دهد. از دیگر سوی مسائل تعاونی در قرون اخیر، وسیله‌ی گروهی از فلاسفه، دانشمندان و باصطلاح مصلحان اجتماعی در اروپا مطرح و تئوری پردازهای گوناگونی از جانب رابرت اوون، فوریه، سیموندی، پرودون و... امثالهم شده است که شکل و شمایل دیگری نسبت به نیاز این زمانها داشته و دارد، در حقیقت نظرات اصلاح طلبانه آنان جهت رفاه جامعه در مورد اوضاع اقتصادی آن می‌باشد؛ در صورتیکه در تعاون عملی باستانی، که کایر (کاریاری) بازمانده آن است، محصول بدست آمده کشاورزی بین همگان به نسبت نیاز آنان تقسیم می‌شده بنحوی که در بالا اشاره شد آنان که به قحطسالی و نکس عمل گرفتار می‌گردیدند، دچار در یوزگی نمی‌شدند و بهمین مناسبت یکی از تفریحات سالم در اوقات بهره‌برداری از زمین‌های زراعی، برگزاری جشن بزرگ مهرگان بود که در حقیقت جشن دروگری و جمع‌آوری محصول کار روستائیان محسوب می‌شد؛ متأسفانه این جشن پرشکوه و باستانی ما به وسیله‌ی عده‌ای از متخلصین و سودجویان درباری به عنوان «جشن میران و خسروان» معرف شده بود که مطلب بیهوده و قابل بحث و بررسی فراوان است و منتج به جنایات و خودبینی‌های انحصار طلبان دربارها و نوکران دست به سینه آنان می‌گردد. به هر منوال این بازمانده‌ی تعاون عمل و تاریخی، با آنهمه صدمات و لطمات پرخطری که از جانب منهدم‌کنندگان زندگی و فرهنگ بخود دیده، هنوز درخشندگی ویژه آن اعمال انسانی بنام «کایر» در گوشه‌ای از میهن پهناور ایران چشمگیر و موجود است و گسترش منطقی آن با برنامه‌های پیشرفته و مورد پذیرش زمان نتایج بسیار گرانبهائی را در پی خواهد داشت.

نمونه‌های دیگر تعاون عمل در کشور ما عبارتند از: حفر قنوات، ایجاد کاریزها، تهیه وسایل عروسی و ازدواج (دختر و پسر در روستاها)، همکار خوش‌نشینها در روستاها، هماهنگی و همیاری ملت ما در جنگها علیه دشمن برابری برقراری صلح و دوستی و بسیاری از سایر امور تعاونی که در گذشته در تمام شئون حیاتی ما وجود داشته است. شرح و بسط، چگونگی و چندگونگی هر یک از این همبستگیهای مردمی شامل چندین

جلد کتاب خواهد شد که در اینجا چون هدف مقاله طرح موضوع «کایر» می‌باشد، مجال بحث آنها نیست. با ذکر مطالب بالا واژه کایر و کاربرد آن را در منطقه مازندران بطور فشرده و رعایت ایجاز می‌گشایم:

کلمه «کایر» (kā, yer) یا «کَایِر» (Kānyer) دگرگون شده واژه «کاریار» است چرا که در بین روستایان این مزر و بوم رسم چنین بوده و هست که در موقع کشت، وجین، نگهداری و درو، کشاورزان مختلف روستاهای همجوار با یکدیگر بطور صمیمی جنبه‌های تعاون و همیاری داشته و دارند، غالباً در اینگونه کار دسته جمعی مزدی در کار نبوده بلکه سبب شادی روح و جسم آنان نیز بوده و می‌باشد، چرا که بهنگام کار آهنگهای زیبا و ترانه‌های شادآفرینی برای پیشرفت در زمینه‌های گوناگون کار می‌خواندند و زمزمه می‌کردند که اکثراً حاکی از عشق و صفای بی‌آلایش و ساده‌درون، حاوی چگونگی زندگی و کار آنان در هماهنگی امور مشترک بوده، گاه نیز روابط اجتماعی آنان را معّجم و ترسیم می‌نمود و باعث انبساط خاطر همگان می‌گشت.

«کایر» (کاریاری) که در اثر تعاون عملی، نیروی همبستگی زندگی ساز را صحّه می‌گذارد؛ وجه مشخصه فرهنگ دیرپای ایران (بطور اعم) و دیار مازندران (بطور اخص) در گسترده دگرگونیهای تاریخ زمان است. گسترش این همبستگی اقتصادی رابطه اقتصاد سالم را شکوفا و دامنه‌آز و خود خواهی را کوتاه خواهد نمود؛ گسترش اینگونه همیاری فلسفه باطن «من» را به «ما» تبدیل کرده، همصدائی و اتحاد را در تمام مراحل هستی پویا خواهد کرد؛ این گسترده‌گی چون گذشته‌های دور همه جانبه گردیده، عقده‌ها را که انگیزه‌اش اختلاف طبقاتی ناهمگن می‌باشد، گشوده و زندگی آفرینان را از عطوفت و کارآئی درخشانی برخوردار خواهد نمود.

«کایر» اگر با اصول درست و بنیادی انجام شود، کار اجتماعی مفید برای بهبود و اعتلای جامعه خواهد بود، و نه کار گروهی برای بهره‌گیری و سودفروزی. همواره کار گروهی به علت جذابیت و گیرائی خاصش بیش از مجموع اعمال فروی مفید می‌باشد زیرا میدان انرژی کار گروهی از لحاظ روانی و تشویق خودی در کاربرد همگانی به انگیزه زاینده‌گی بیشتر، راندمان کار را بالا می‌برد و حاصل و فایده بیشتری برای ملت‌ها و اجتماع به بار می‌آورد.

در حقیقت کایر (کاریاری) به همان انگیزه تشویق دسته جمعی کار، تن آسائی و کاهلی را همانطور که ذکر شد، کاهش می‌دهد و یا از بین می‌برد و چون انرژی زیادی بدون حسّ

خستگی میدان عمل پیدا می‌کند، سود افزون‌تری عاید عاملین کار کشاورزی و جامعه می‌نماید، در تأیید این نظریه، هم اکنون دانشمندان جامعه‌شناسی و روانشناسی تربیتی کودک (پداگوژیک) علت موفقیت کشور ژاپن را در امور اقتصادی ناشی از پرورش کودکان در مورد پذیرش و آموزش کار گروهی، در سنین نوباوگی و کودکی می‌دانند، این واقعیت ملموس نمودار پیروزی کشور ژاپن در برابر تمام کشورهای راقیه جهان است؛ ژاپنی که آن همه لطمات خطرناک را در جنگ بین‌الملل دوم متحمل شده بود، با ایجاد کار گروهی، تمامی آن زخمها را التیام بخشیده، تمام آن خرابیها را ترمیم نموده و در مقابل تمام جهانیان با پیروزی چشمگیری در امور اقتصادی، علوم، صنایع و هنر، خود را علم و سربلند کرده است.

امید است که کشاورزان عزیز ما نیز در همه جای کشور اینگونه سنت‌های ثمربخش را احیاء نموده، با اتحاد و اتفاق آنرا گسترش دهند تا در برابر هجوم بیگانه، در ارتقاء امور اقتصادی و هماهنگی در مناسبات تولیدی، در تمام شئون به پیش بتازیم و کشور و ملت‌مان را خوشوقت نمائیم.

کار یاری نشان هستی ماست سنتی از وطن پرستی ماست
حاصل کار دسته جمعی ما باعث فخر و نوعپرستی ماست

نتایج کار (کاریاری) و کار دسته جمعی:

(۱) مهارت کار و تجربه را بالا می‌برد و انسان را از حال سکون بسوی رشد و توسعه سوق می‌داد، از تن‌پروری، کاهلی و مفتخوری می‌کاست.

(۲) سبب تکامل ابزار تولید شده و از آن راه در تولید ارزش‌های مادی که شالوده حیات بشری و مسبب بقای جامعه است اثر فراوان بجای می‌گذاشت و در نتیجه باعث رفع نیازهای مادی و عامل رفاه و آسایش بیشتر مردم می‌شد و در ادامه پیشرفت کمی و کیفی آنها اثر فوق‌العاده‌ای داشت.

(۳) همدردی و تعاون عملی همه جانبه را گسترش می‌داد.

(۴) زبان را که وسیله‌ای ارتباط جامعه است تکامل می‌بخشید.

(۵) مبارزه با خشم طبیعت را می‌آموزاند.

(۶) ورزشی بدن را برای مبارزه با بیماریها بیشتر می‌نمود و اصولاً قدرت جسمی و روحی، مهارت و معلومات انسان را با هم ترکیب می‌نمود و او را کاملاً قادر برای تولید ارزشهای مادی (اقتصادی) می‌کرد و نیروی کار و وسائل تولید را بحرکت درمی‌آورد.

۷) اصول مشاوره و طرز زندگی گروهی را اشاعه می‌داد.

۸) اخلاق و آداب و سنن را از لحاظ فرهنگی غنی می‌نمود.

۹) به علت شناخت اجتماعی، اصول ازدواج و انجام معاملات را آسان می‌کرد.

۱۰) روابط و شعور اجتماعی را ارتقاء می‌بخشید.

بنابراین موضوع قابل توجه این است که کایر را هرگز نمی‌توان و نباید با کار گروهی در جوامع اشتراکی اولیه مقایسه نمود، زیرا جامعه اشتراکی اولیه در حقیقت جامعه ایده‌آل نبود بدان علت که در جامعه مذکور، تکامل جامعه و نیروی مولده نیز در سطوح پائین و بسیار نازلی بود و انسان در برابر فنونهای (پدیده‌های گوناگون و خلق الساعه طبیعی از قبیل باد و توفان، کمبود مواد غذایی و... کاملاً ضعیف و بی‌دفاع بود. ارزشهای مادیش کفاف ادامه حیات و زیستن را نمی‌نمود ولی جوامع ایده‌آل بدون طبقه دارای نظام پیشرفته و معقولی بود که اعضای آن از سطح بالا پیشرفته‌تر تولید بهره‌مند بودند و کلیه نیازهای آن جامعه تأمین می‌شد.

۱) سوره مدثر، سوره صافات، سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر.

۲) در یسنا (هات ۱۲) تیکه (۹) چنین آمده است.

الف - سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر.

می‌ستایم دین نیک مزدپرستی را

ب - سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر.

دورکننده (دور افکننده) جنگ را

ج - سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر.

برزمین گذارنده (افکننده) افزار جنگ را

د - سوره مدثر، سوره مدثر، سوره مدثر.

خویشی دهنده (پیوند دهنده) را.

۳) سوره الزمر (۱۷ و ۱۶ / ۳۹): فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.

۴) اشاره بحديث: أَطْلُبُ الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ.

۵) صفحه ۱۰ کتاب سیر تحولات اجتماعی میتروپوسکی. ترجمه م.ب. کاشانی. انتشارات چاپخس.

بررسی دیدگاهها در مورد فعل گذشته ساده و نقلی در دستور مازندرانی

زین العابدین درگاهی

در این گفتار برآنیم که دیدگاههای پژوهندگان دستور مازندرانی را درباره فعل گذشته ساده و گذشته نقلی مورد مطالعه قرار دهیم. در این رهگذر برای تبیین موضوع ناگزیر از بیان چند مطلب از زبانشناسی هستیم.

در برخی از زبانها تکیه بر روی هجاها موجب تغییر مقوله دستوری و معنایی می‌شود برای روشن شدن مطلب به شرح برخی از اصطلاحات می‌پردازیم.^۱

۱- واحدهای زنجیره‌ای - زبرزنجیره‌ای

هنگام برش زنجیره گفتار، آن دسته از مختصات آوایی را که در طول زنجیره گفتار پیوسته با هم و به صورت ترکیب شده ظهور می‌کنند به عنوان یک آوای مستقل می‌شناسند. واحدهای آوایی که از این راه به دست می‌آیند در زنجیره گفتار در کنار هم قرار می‌گیرند، به همین دلیل آنها را واحدهای زنجیری می‌نامند. مثلاً در واژه درخت /de raxt/ واحدهای زنجیری /d/e/r/a/x/t/ هستند.

هجا کوتاهترین زنجیره آوایی یکپارچه زبانی است.

پس از برش زنجیره گفتار و تعیین واحدهای زنجیری آن تعدادی واحدهای آوایی باقی می‌ماند که نمی‌توانند در هیچیک از جایگاههای زنجیره‌ای گنجانده شوند، زیرا: اولاً جایگاه این واحدها در زنجیره گفتار همیشه مشخص و ثابت نیست، ثانیاً این مختصه‌ها در هر زنجیره گفتار همزمان روی بیش از یک واحد زنجیر قرار می‌گیرند، این واحدها را زبرزنجیره‌ای (= مشخصه‌های نوایی گفتار) می‌نامند.

۱. تمام مباحث زبانشناسی این گفتار از کتابهای زبانشناسی است که در بخش کتابنامه آمده است.

واحدهای زیرزنجیره‌ای

مهمترین واحدهای زیرزنجیره‌ای عبارتند از: الف - آهنگ ب - نواخت ج - تکیه^۲

حال به توصیف این سه واحد زیر زنجیره‌ای می‌پردازیم:

الف - آهنگ: به زیرویمی که در جمله، بر روی زنجیره‌آوایی ظاهر می‌شود آهنگ گویند، و آهنگ در هر جمله موجب پدید آمدن معنی خاص می‌شود. به عبارت دیگر از زنجیره یکسانی از واژه‌ها که بصورت نحوی واحدی هستند با چند آهنگ معنی خاص همان آهنگ به همراه خواهد بود. برای مثال در جمله «پیروز شدیم» با تغییر آهنگ سه معنی حاصل از آن پرسش، اخباری و تعجبی خواهد بود.

ب - نواخت: زیر ویمی که محدود به واحد واژه باشد، نواخت می‌نامند، یعنی دو زنجیره واجی یکسان ولی با تفاوت در زیر ویمی صدا بعنوان دو واژه با دو معنی متمایز بکار می‌رود. بطور مثال در زبان چینی زنجیره‌آوایی /ma/ با نواخت زیر مادر و با نواخت بم سرزنش ... است.

ج - تکیه: عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از هجا نسبت به قسمتهای دیگر همان کلام است. به عبارت دیگر به شدت زیر ویمی و یا کششی که بر روی واحد هجا ظاهر می‌شود تکیه گویند. هجای تکیه دار رساتر شنیده می‌شود. هجایی از زنجیره گفتار که تکیه بر روی آن واقع می‌شود هجای تکیه بر گویند.

در برخی زبانها هجای تکیه بر هجای آغازین است (زبان چک و مجار) در برخی زبانها هر واژه تقریباً دارای یک یا چند تکیه بر است (زبان انگلیسی). در زبان فارسی هجای تکیه بر در مقایسه با زبانهای دیگر کاربرد کمتری دارد، جایگاه تکیه بر حسب طبقه دستوری یا شکل حاصل فعلی متفاوت است، بطور مثال در جمله «من کار دارم» /man/kār/dāram/ هجای کار/kār/ تکیه بر است و در «سخنور» /so/xan/var/ هجای /nar/ و در واژه خداوند /xo/dā/vand/ هجای /vand/ و در واژه نرفت /naraft/ هجای /ra/ تکیه بر است.

تکیه بر در فارسی دارای نقش‌های متفاوتی است که عبارتند از: الف - تمیزی، ب - تباینی، ج - عاطفی.

الف - نقش تمیزی

۲. علاوه بر این سه مورد دکتر حق شناس دو مورد دیگر درنگ و وزن طبیعی گفتار را قائل‌اند. آواشناسی ص ۱۲۷ - ۱۲۹.

تکیه بر ممکن است طبقه دستوری و به تبع آن معنای واژگان را متمایز سازد.

- تمایز بین اسم و جمله (در زیر هجای تکیه بر خط کشیده شده)

جمله	<u>dir</u> / kard	دیر کرد
اسم	dir / <u>kard</u>	دیر کرد

- تمایز بین اسم و صوت (شبه جمله)

اسم	Ja / hon / <u>nom</u>	جهنم
صوت	Ja / <u>han</u> / nam	جهنم

- تمایز بین اسم با منادئ

اسم	pe / <u>sar</u>	پسر
منادئ	<u>pe</u> / sar	پسر

- تمایز بین صفت و فعل

صفت	be / <u>zan</u>	بزن
فعل امر	<u>be</u> / zan	بزن

- تمایز بین صفت و قید

صفت	gu / <u>yā</u>	گویا
قید	<u>gu</u> / gā	گویا

- تمایز بین اسم و حرف

اسم	va / <u>li</u>	ولی
حرف ربط	<u>va</u> / li	ولی

ب - نقش تباینی

اگر تکیه بر روی واژه‌ای خاص باشد در این نقش قسمتی از جمله را مشخص تر می‌نماید و این عامل تفاوت معنایی ایجاد خواهد کرد، بطور مثال جمله «می‌خواهی او را ببینی»

/mi/xā/hi/u/rā/be/bi/ni/

- اگر تکیه بر «می‌خواهی» /mi/xā/hi/ باشد تقریباً به این معنی است «من حاضرم وسیله دیدار تو را با او فراهم کنم.»

- اگر تکیه بر روی «او» /u/ باشد، ممکن است چنین معنی بدهد «کس دیگری را نمی‌خواهی ببینی» یا «مطلب را فهمیدم، قصد تو دیدن اوست».

- اگر روی «ببینی» be/bi/ni تکیه شود ممکن است به این معنی باشد. «آیا دیدن او حتماً برایت لازم است».

ج - نقش عاطفی

در این نقش تکیه بر، قسمتی از جمله را برجسته تر می نماید و بدین وسیله حالت روحی گوینده را نشان می دهد. به جمله «نمی دانم» /ne/mi/dā/nam/ دقت شود:
اگر تکیه بر، هجای «می» /mi/ باشد (و یا حتی تکیه ای هم نشود) جمله معنای اخباری دارد.

اگر تکیه بر هجای «ن» /ne/ باشد دلالت بر خشم و تحاشی گوینده می کند.

با این پیشگفتار به نسبت طولانی به اصل بحث می پردازیم:

در گویش مازندرانی هجای «تکیه بر» موجب تغییرات در ساختار معنایی و مقوله دستوری می شود. هجای تکیه بر وجه تمایز بین فعل گذشته ساده و گذشته نقلی است. در اینجا قبل از بررسی این نکته، دیدگاههای مختلف در این باره آورده می شود، پس از آن به ارزیابی آنها خواهیم پرداخت.

دیدگاهها

۱ - مرحوم اسماعیل مهجوری از پژوهندگان فرهنگ مازندران در بحث از مباحث دستوری مازندرانی چنین معتقدند: «گویش این ناحیه از لحاظ دستوری عمدتاً تابع قواعد زبان پارسی است...» در بخش دیگر این بحث آنگاه که از مصادر مختلف فعلهای گوناگون صرف می شود جایی برای گذشته نقلی نیست و فعلهای گذشته صرف شده عبارت است از: مطلق، بعید، استمراری و التزامی.^۳

۲ - در مقدمه «واژه نامه مازندرانی» در بحث دستوری، محمد باقر نجف زاده بارفروش بیان داشته اند: «گذشته ساده و گذشته نقلی: در زبان مازندرانی گذشته ساده و نقلی برابر است،

مثال صرفی از بزوئن (بزوان) bazuen: زدن

بزوم	bazume	زدم:	(زده ام)
بزویی	bazui	زدی:	(زده ای)
بزوا	bazue	زد:	(زده است)
بزومی	bazumi	زدیم:	(زده ایم)

بزونی	bazumi	: زدید	(زده‌اید)
بزون	bazune	: زدند	(زده‌اند)

مثال صرفی...^۲

۳ - نصرالله هومند در «پژوهشی در زبان تبری مازندرانی» بر این باورند: «زمانهای اصلی در زبان تبری همانند زبان فارسی عبارت‌اند از: گذشته، حال، آینده... افعال زمان گذشته یا ماضی عبارت‌اند از: گذشته ساده، گذشته استمراری، گذشته بعید، گذشته بعید التزامی، گذشته ملموس و گذشته نقلی ملموس.

یاد آوری: در زبان تبری زمان گذشته ساده و گذشته نقلی هر دو یک شکل صرف می‌شوند، لذا زمان گذشته ساده مانند گذشته نقلی دارای نشانه صفت معقولی [ه] است. مانند بوردمه burdeme رفتم، رفته‌ام...»^۵

۴ - خانم گیتی شکری در بحثی محققانه از دیدگاه زبانشناسی درباره «ساخت فعل در گویش مازندرانی ساروی» به این نکته رسیده‌اند که:

«زمانهای افعال: زمانهای افعال به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می‌شود: زمانهای ساده: الف - حال اخباری، ب - حال التزامی، ج - فعل امر، د - گذشته ساده، ه - گذشته استمراری ساده... د - گذشته ساده: این زمان با پیشوند مصدری و ستاک گذشته به همراه شناسه‌های گذشته ساده ساخته می‌شود:

de - kāšt - e - me	کاشتم
de - kāšt - i	کاشتی
de - kāšt - e - mi	کاشتیم
de - kāšt - e - ni	کاشتید
de - kāšt - e - ne	کاشتند

... زمانهای مرکب: گذشته نقلی، گذشته دور، گذشته التزامی، گذشته در حال انجام، حال در حال انجام.

۱ - گذشته نقلی: در گویش مازندرانی شکل مستقلی از گذشته نقلی وجود ندارد و بین گذشته ساده و نقلی تفاوتی ندارد...^۶

۴. واژه‌نامه مازندرانی، ص ۷۰.

۵. پژوهشی در زبان تبری مازندرانی، ص ۲۸-۲۹.

۶. ساخت فعل در گویش مازندرانی ساروی.

همانگونه که ملاحظه می‌شود پژوهندگان دستور این گویش بین گذشته نقلی تفاوتی قائل نشده‌اند. این تصور از آنجاست که بین ساخت این دو فعل تفاوت ظاهری نیست، تصور بر این شد که این دو فعل یکسان است، در حالی که در میان مردمی که به این گویش تکلم می‌کنند دو فعل از هم متمایزند. اینک با توجه به مقدمه بحث به توصیف این دو فعل می‌پردازیم تا تفاوت آنها نمایانده شود.

الف - گذشته ساده

وجه تمایز بین فعل گذشته ساده و نقلی در گویش مازندرانی در هجای تکیه‌بر است. در فعل گذشته ساده هجای تکیه‌بر، هجای نخستین (هجای نخست بن ماضی و گاه پیشوند فعل) است.

اول شخص مفرد گذشته ساده از مصدر رفتن /bur/den/، /bur/d/e/me/ هجای تکیه‌بر /bur/، از مصدر چیدن /ba/ci/yen/، /ba/ci/me/ هجای تکیه‌بر /ba/، از مصدر بستن /da/ves/sen/، /da/ves/se/me/ هجای تکیه‌بر /ves/ است.

بعنوان نمونه گذشته ساده از هر سه مصدر مصرف می‌شود:

مصدر بستن	da/ves/sen	مصدر چیدن	ba/ci/yen	مصدر رفتن	bur/den
بستم	da/ves/s/e/me	چیدم	ba/ci/me	رفتم	bur/d/e/me
بستی	da/ves/s/i	چیدی	ba/ci	رفتی	bur/d/i
بست	da/ves/s/e	چید	ha/ci/e	رفت	bur/d/e
بستیم	da/ves/s/e/mi	چیدیم	ba/ci/mi	رفتیم	bur/d/emi
بستید	da/ves/s/e/ni	چیدید	ba/ci/ni	رفتید	bur/d/e/ni
بستند	da/ves/s/e/ne	چیدند	ha/ci/ne	رفتند	bur/d/e/ne

ب - گذشته نقلی

ساخت فعل گذشته نقلی همانگونه که بیان شد مانند گذشته ساده است با این تفاوت که در گذشته نقلی هجای تکیه بر آخرین هجا (آخرین هجای بن ماضی، هجای ما قبل شناسه) است.

اول شخص مفرد گذشته نقلی از مصدر رفتن /bur/den/، /bur/d/e/me/ (e/ واج میانجی است) هجای تکیه‌بر /d/ است، از مصدر چیدن /ba/ci/yen/، /ba/ci/me/ هجای تکیه‌بر /ci/ و از مصدر بستن /da/ves/sen/، /da/ves/se/me/ هجای تکیه‌بر /s/ است.

از این سه مصدر گذشته نقلی صرف می‌شود:

bur/ <u>d</u> /en	مصدر رفتن	ba/ <u>ci</u> /yen	مصدر چیدن	da/ves/sen	مصدر بستن
bur/ <u>d</u> /e/me	رفته‌ام	ba/ <u>ci</u> /me	چیده‌ام	da/ves/s/e/me	بسته‌ام
bur/ <u>d</u> /i	رفته‌ای	ba/ <u>ci</u>	چیده‌ای	da/ves/s/i	بسته‌ای
bur/ <u>d</u> /e	رفته است	ba/ <u>ci</u> /e	چیده است	da/ves/s/e	بسته است
bur/ <u>d</u> /emi	رفته‌ایم	ba/ <u>ci</u> /mi	چیده‌ایم	da/ves/s/e/mi	بسته‌ایم
bur/ <u>d</u> /e/ni	رفته‌اید	ba/ <u>ci</u> /ni	چیده‌اید	da/ves/s/e/ni	بسته‌اید
bur/ <u>d</u> /e/ne	رفته‌اند	ba/ <u>ci</u> /ne	چیده‌اند	da/ves/s/e/ne	بسته‌اند

با این بررسی مختصر درمی‌یابیم که با وجود یکسانی ساخت دو فعل گذشته ساده و نقلی، این دو فعل متفاوت‌اند. با مثالی از این دو فعل در جمله این گفتار را به پایان می‌بریم، به امید آنکه دقایق این موضوع که بعنوان مدخلی در اینجا مطرح شد مورد بررسی قرار گیرد.

/men/re/re/ba/xer/d/e/me/

من سیب را خوردم

/men/ke/tāb/re/bā/ver/ d /e/me

من کتاب را برده‌ام

کتابنامه

- ۱- حق‌شناس، علی محمد. آواشناسی (فونتیک). تهران، آگاه، ۱۳۶۵.
- ۲- صفوی، کورش. درآمدی بر زبان‌شناسی. تهران، بنگاه توجه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- ۳- مشکوة‌الدینی، مهدی. ساخت آوایی زبان. مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۴.
- ۴- مهجوری، اسماعیل. فرهنگ مازندرانی. ساری، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.
- ۵- نجف‌زاده بارفروش، محمد باقر. واژه‌نامه مازندرانی. تهران، بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸.
- ۶- نجفی، ابوالحسن. مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در فارسی. تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۸.
- ۷- هومند، نصرالله. پژوهشی در زبان تبری مازندرانی. آمل، کتابسرای طالب آملی، ۱۳۶۹.
- ۸- شکر، گیتی. «ساخت فعل در گویش مازندرانی ساروی». فرهنگ، کتاب ۶ (بهار ۱۳۶۹).

پیشنهادی برای خط ترکمنی

عبدالرحمن تنگلی

از آنجا که تاکنون الفباء و خط ترکمنی ویژه‌ای در ایران و ترکمنستان اعلام نشده است، به همین دلیل این مجموعه بر آن شده است بحثی با عنوان «پیشنهادی برای خط ترکمنی» را آغاز نماید. از دوستداران زبان و فرهنگ ترکمن درخواست می‌شود با ارائه پیشنهادهای سازنده - به زبان فارسی و ترکمنی - ما را در بهتر شدن این بحث یاری دهند.

یادآور می‌شود رهبری ترکمنستان بر آن شده است که از ۱۹۹۵ میلادی الفبای لاتین ترکیه را جایگزین الفبای روسی سازد.

ح.ص

بَدِ تَرکِستَانِ قومی نوح علیه السلام نسلندن اوغوذخان نبیره فِئدن اسلام دینلی سنی مسلک لی حنفی مذهب لی ترکمان لهجه لی ایلات ډرث. بَدِنگ اوډ انا ډلمد بار ډل لَرَدَن بای وَبُولَنجق فرهنگ ډن غنی بُولَن ډل ډر. اوکِنج بَلَن بَدِنگ ډِلِمِدا یُډا ناچا کلمات عربی و یُډا ناچا کلمات فارسی غَوَشَلِیدِر. بَدِنگ عرب ډلنی گَبَلَحَگِمَد اوکِنج دال. فارس ډلنی بَلَمَگِمَد غِنج دال، بَدِگا اوکِنج انا ډلَدَن عاجز بُولَمَغِمَد بَدِه اوکِنج بای فرهنگمندی غَرِیب آدمگِمَد اصیل فرهنگمندی اوډاصالیندا ثَقَلجق بُولتق بو اَغَرِدا بِر مقدار آغَرق آدملی. تاشو وقتا چنلی اوډ انا ډلمد اُچن الف باء یُډلب شونینگ اُچن بِر قاعده قانون دَوُغَرلِدِ لماندِر. عرب ډل نینگ ایزتین اسلوبی بار، فارس ډل نینگ اوډبشینا بِر دستوری بار: شونینگ یالی هر ډرډل اُچن ضوابط بار، متأسفانه بَدِنگ ډلمد بی ضابطه بُولب اوډگورکنی کَمَلِدِیدِر. اوَنگاگورا بوحقیر شول نقصانی جبران آدمک اُچن بوحقدا شو رساله نی یُډما غا یِرگِن اوردی و مونگ اَدنا اَتَمَّ البیانِ فی قوانینِ حَطَّ التُّرکْمَانِ دیب آدغویدی، بَلکَم اَدنا لایق مسمی

طَفَلَتِن آمین یاربّ العالمین.

هرزاد دَن اَوَّل بَدَنگ اَهْمِیَّت بَرْمَلِی زَادِیْمَد دِیْنِمَد دَر دِیْنِمَد دَن شَوْنِگَرَا دِلْمِیْد دِر، اِنکی اَوْنِچَا دِیْنِنَنگی تُقْلَمَلِی دِیْنِنَنگی تُقْلَانِگَدَن تُوْنِگَرَا دِلَنگی تُقْلَمَلِی دِلَنگ هِیچ بَر پِیْدَا بَرْمَد دِیْن بُوْلْمَشَا اَدَاب و رِسُوْمَنگ اَلله تَعَالِی نَنگ یَاِنْدَا یَاَرِم شَای اَرزِشِی یُوُق دِیْن بُوْلْمَشَا، حَقِیْقَت دَا اِنْسَانِیْنِگ اَوْلُقَان اَفْتِخَارِی دِیْنِی دِر. دِیْن دَن تُوْنِگَرَا فَرَهَنگی دِر، اِنْسَان شَوْاکی اَفْتِخَارِی نِی اِلَنْدَن بَرْمَجَک بُوْلْمَشَا شَوْلری بَیْر بَیْر لَرِیْنَا اَدْغَام اَدْمَلِی. فَرَهَنگی دِیْن غَا دِیْنِی فَرَهَنگَا اَمِیْخْتَه اَدْمَلِی تَاکَه دِیْن نِی تُقْلَان فَرَهَنگ نِی تُقْلَان یَالِی فَرَهَنگ نِی تُقْلَان دِیْن نِی تُقْلَان یَالِی، طَبْعاً بَشَر اَوْذ فَرَهَنگِنَا عِلَاتَمِنْد دِر. اَوْذ اَدَاب و رِسُوْم نِی بَتْر غَا یِم تُتِیَان دِر، اَوْنِگَا گُوْرَا یَز فَرَهَنگَمَدِی بَرْمَبْنَای دِیْن بَجَرْمَلِی، رِسْم و عَادَت لَرِیْمَدِی شَرِیْعَتَا گُوْرَا غَرْمَلِی. فَرَهَنگَمَدِی دِیْن دَن جَدَا اِدْمِی دَال خَارْجِی سِیَاسَت لَر کُوْب اِیْلَات لَرِی فَرَهَنگ لَرْنَا سَر گَرْم اَدَب دِیْن لَرِنْدَن اَدَشِیْر دِی لَر وَاو لَرِنَنگ مَکْتَب لَرْنِی مَذْهَب لَرْنِی اَل لَرِنْدَن اِکْدِی لَر، اَلْحَمْدَلله بَدَنگ اَصِیْل فَرَهَنگَمَدَا کُوْب رِسْم لَرِیْمَد دِیْنَمَذَا بَاغْلِشِی بَار دِر، بَدَنگ اَصِیْل تَر کِمَان لَرِیْمَدِنَنگ عِلْمَا اِیْشَان لَرِیْنَا اَحْتِرَام اَدِشِی خَوْجَه سِیْد اَوْلَاد لَرْنِی تُتِیْلِشِی غَرِیْب غُتْر لَرِی غُوْلَاب حُوْر حَوْشِی لَر غَا کَمک اَدِشِی کِچِی لَر اَلِی لَر غَا اَحْتِرَام غُوْلِشِی، اَوْلُقَان لَرِنَنگ کِچِی لَر گَاه دِلْسُوْر بُوْلْمَشِی. هَلْئِ لَرِنَنگ اُوْر تِگِشِی اَعْدِیْشِیْمَنی یَز بَر سَنَجِگی غُفِی نِی اَحَقِّ مَهْمَان تُوْیْر لِگی و بَوْلَر دَن بِلْشَغَادَا تُوْیْگِلی سَلِیْقَه لَر و اَوْنِگَاد دَاب لَرِنَنگ بَارِی شِی اَوْذ دِیْن یَز دَا بُوْلَن دِسْتُوْر لَر دَن عِبَارَت دِر، بَدَنگ اَصِیْل تَر کِمَان لَرِیْمَد اَوْذ اِیْدَه لَرِنْدَن سَر چِشْمَه اَلْب اَوْغَلْن لَرِنَنگ اَدَلَرْنَا تَنگَرِی بَر دِی، اَلله یَار، خَدَاغْلِی غُوْیَار لَر. و اَوْلَر یِغْمَبَر نَنگ دِیْن نِی اَدِیَان، صَحَابَه لَرِی سُوْیْتَان، اَوْلِیَاء لَرِی دُوْسْت گُوْرِیَان بُوْلْنَسَنَنگ، اَوْغَلْن لَرِنَنگ اَدَلَرْنَا یِغْمَبَر غُلی، چَهَار یَار غُلی، اَوْلِیَاء غُلی ذُقِیَار لَر، هَمَه تُنْدَن مَهْم بَدَنگ خَط لَرْمَد اَلْبَای عَرَبِی بَلَن یَزْلَمَغِیْر، اِگَر خَط لَرِیْمَدِنَنگ اَلْبَای عَرَبِی بُوْلْمَانِی، اِنگَلِیْسِی یَارُوْسِی بُوْلْمَادِی اَوْنْدَا بَدَنگ فَرَهَنگَمَدِی بَلَن قَرَأَنَنگ اَر اَرْنَا کُوْب فَاصلَه دُشَر دِی و اَوْغَلْن لَرِیْمَدِنَنگ اَیْرَتِیْن قَرَأَن خَطْنِی اَوْرِنَمگی بَتْر مَشْکَل بُوْلَز دِی، اَلْبَای عَرَبِی نِی اَوْرُنْدَن تُوْنِگَرَا عَرَبِی بِلْمِگَا اَمَادَه یَغِی بَار، فَارِسی بِلْمِگَا تِیَار لِنِیَار، تَر کِمَانِی اَوْقِیْمَغَادَا لِیَاقَت طَا یِیَار. بَدَنگ خَط لَرِیْمَد اَلْبَای عَرَبِی بَلَن یَزْلَمَغِی بَدَنگ دِیْنَمَذَا و فَرَهَنگَمَذَا اَوْلُقَان کَمک دِر، چَوْنِکَه بَدَنگ اَسْمَانِیْلِک کِتَابِیْمَد عَرَبِی دِل بَلَن اِیْنِیْدِر. دِیْنِی کِتَاب لَرِنَنگ مَنَابِع لَرِی عَرَبِی دِل بَلَن دُوْر لِیْدِر، تَمَام قَوَانِیْن شَرِیْعَت عَرَبِی دِلِی بَلَن غُر لِیْدِر، اَوْنِیْن گ اَوْچَن بَدْگَا گَرک دِل عَرَبِی دِلِی دِر، بَدَنگ تُوْیْمَلِی اِیْلَاتِیْمَد عَرَبِی اِیْلَاتِی دِر، حَضْرَت رِسُوْل اِکْرَم صَلِی اَلله عَلَیْهِ و سَلَم، اَوْذِی نَنگ صَحِیْح حَدِیْثِنْدَا تُوْیْب

آیدیار:

أَجِبُوا الْعَرَبَ لِثَلَاثٍ لَأَنِّي عَرَبِيٌّ، وَالْقُرْآنُ عَرَبِيٌّ، وَكَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ. یعنی ئىذرلر اچ زاد جهتلى عرب نى غوى گورنگ، من عربى بولمغم سببلى عرب نى غوى گورنگ، قرآن عربى بولمغى سببلى عرب نى غوى گورنگ. جنت داکى آدم لرنگ کب لرى عربى لمغى سببلى عرب غوى گورنگ. عرب نى غوى گورن. هوكمان عرب ینگ دل نى داغوى گورر عرب ینگ دل نى غوى گوربان هوكمان عرب ینگ دل نى اوزرر، عرب ننگ دل نى اوزرنن قرانى بلر، آخر تداكى دل نى بلر، انگتاد جق دینی کتاب لرنى اوقیب باشار. بس هرپر ایلات عرب دل نى بلجک بولتا و اوز اوقلن لرنى قرآن اوقیمغا آماده ادجک بولتا انكى اونچا اولرنگ آدملى ایشلری، اوزدخط لرنى الفباى عربى بلن یذملی. اگر اولر اوزدخط لرنى الفباى لاتینی یا روسی یا انگلیسی یا غیر ذلک بلن یذتلر اوند اوقلر عرب دیندن ارانى غتی آچیارلر. اولرنگ اوقلن لرتا قرآن اورنمک بتر مشکول بولیار. الحمدلله بڈنگ ایران میدغا فضل الهی شامل، دولت مید اسلامی خط میدا الفبا مذ عربی، مکتب خانه لرمزدا هم دین اوزنلیار، هم دل اوزنلیار. فارسی دل دا گویا عرب دلی یالی قواعد و ضوابط یذی بلن یذلیار و اوننگ اچن مخصوص دستور لربار.

متأسفانه بڈنگ ترکمان دلمذ اچن ضابطه غویلماندر و اوننگ اچن مخصوص قانون یئلماندر. اونگ کی یازلن کتاب لردا بیربیرلرنا مغایرتی بار. هرکم اوزد حالان سلیقه ئینا گورا یذبر یارلر. ترکمان دل ننگ بلی پر ضابطه ئی بولمانشوتنگ سواددلی اوقلن لرمزدا ترکمانچا خطی یذمقدن و اوقیمقدان پر مقدار ئوغن بولیارلر بڈنگ شوچرا اصیل فرهنگمذنگ بی ضوابط بولمغی و غنی بولن دلمذنگ بی قانون در مغی بڈنگ فرهنگمذی خطرغا اوقلیار. بڈنگ بگلی دلمذ آرا دن گدیب بی فرهنگ غالمغمدی احتمالاً بڈریار، شوپیک خطری احساس ادنشوتنگ بعضی دوستلر میدا شوحدقا برقانون یذمغی بڈدن تقاضا آتدی لر، من شول دوست لرنگ تقاضائی بڈین و هم دافرهنگ گا خدمت بولین دیب قلمونگ جلونی صفحه لرمیداننا اوزدم. تنگری تعالی دن توفیق ایللاب یذمغایونلدم.

ترکمان دیندا آلانیان الفبا:

۱- ۲۱- ب ۳- پ ۴- ت ۵- ث ۶- ج ۷- چ ۸- ح ۹- خ ۱۰- د ۱۱- ذ ۱۲- ر ۱۳- ز
 ۱۴- ژ ۱۵- س ۱۶- ش ۱۷- ص ۱۸- ض ۱۹- ط ۲۰- ظ ۲۱- ع ۲۲- غ ۲۳- ف ۲۴- ق
 ۲۵- ک ۲۶- گ ۲۷- ل ۲۸- م ۲۹- ن ۳۰- و ۳۱- ه ۳۲- ی.

بڈنگ دلمذدا آلانیان حرف لرشوا اوتلداکی حرفدر شولردن شوئکذ حرف: ث ح ص ض ط

ظ ع ق فارسی دیندا استعمال بۆلمد. هیئی برکلمه دا شو ثکید حرف دن بر حرف بۆلئا بلگیل شؤل کلمه فارسی اصیل دالیر بلکه اول کلمه دخیل در، اما شؤل اۆتدایکی حرفدن شو دۆرت حرف: پ، چ، ژ، گ عرب دیندا استعمال بۆلمد. هیئی برکلمه دا شو دۆرت حرف دن بر حرف بۆلئا بلگیل شؤل کلمه عربی اصیل دالیر بلکه اول کلمه دخیل در. شؤل اۆتدایکی حرف دن شویدی حرف: خ، ز، س، ص، ض، ظ، ع، ترکمان دیندا استعمال بۆلمد. هیئی برکلمه داشویدی حرفدن بر حرف بۆلئا بلگیل شؤل کلمه ترکمان اصیل دالیر بلکه اول کلمه دخیل در.

بس شو تفصیلات دن بلی بۆلیدی عرب دل ننگ حرفلری یگرم ټکد حرف در. شؤل یگرم ټکد حرفی شو ټکد کلمه ایشریان در:

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت نخذ مضطخ و ترکمان دل ننگ حرف لری یگرم باش حرف در. شؤل یگرم باش حرف شو جمله ایشریان در:
 ټد ترکمان دل گه چوژق حطب جی عقیشپ و فارس دل ننگ حرف لری یگرم دۆرت حرفلر؛ طب هوز حوژق تلفنگ بشر دغمچا ټنجک.
 (قانونی اصیل گاغو بلملی)

بذنگ شو وقت کی ترکمان لر میدنگ دل لرندا کی کلمه لر کی بۆلم در. بر بۆلمی اصیل در، اول بۆلمی دخیل در. اصیل دیانی ترکمان نگ ټیث انا دلی در، دخیل دیانی ترکمان نگ ټیث انا دلی دالیر بلکه عرب دن یا فارس دن عاریت االن کلمه در. بذ قانونی شؤل اصیل انا دلمد اچن غۆیملی. دخیل کلمه لر اچن غۆیملی دال. دخیل کلمه لر هوکمان اؤدضابطه لری بلن یذلملی. اگر اؤلری اؤداصلی صورتلرندن ایتگدب اؤدقاعده میدغا اوزئک اؤندا بذلرگاه کوب نقصان لر بیشر:

اؤلقتی اول ایشی آدمک امانت غاخیانت در چونکه اول کلمه لری الائسارث اؤدولمندا شوئنگ معنا ټنی طبمیا نلغمذ جهتلی یا طبشقا ترادف زینت غااحتیاد جمذ بولیا یلغی جهتلی. بس اول کلمات دخیل نی ایتگتمک گویا امانت االن اسباب لری ایتگدب آیری بر شکل داچقرمقی یالی در. اکلنجشی اصیل غیر اصیل دن یلمد، اصیل بلا دخیل ننگ طانلمد یغی فرهنگ اچن ضعف در، گویا یادی بلا یاقین نی ټیلاب بلمذلگی انسان اچن ضعف بولشی یالی، اچلنجشی فرهنگ فقیر لیغدن علامت در، غنی فرهنگ غیر ی ننگ کلمه ټنی آلب ایتگدب اؤدزمکی دیب دعوا طئمد، گویا قناعت لی بای آدم خلقتنگ مال نی آلب اؤنگ ائق طغماتنی ایتگدب اؤدزمکی دیب دعوا طئمیشی یالی.

دوردلنجی دخیل کلمه گا تغییر برب اؤنکی ئندن ایتگدلتا موننگ ایشلنیان اصیل کلمه نی طبعی اچن هیچ کم تلاش امد، بلکه شؤننگ اؤدی آنا دل مکا دیب گمان آدلره با شیلنجی عربی کلمه لری اصلی صورتندن آیر لقی بذلری قرآن خط لرینا آشنا بؤلّمقدن داش آدر، اؤندن صونگره بڈنگ الفبا مذ عربی در. بس خط مید اچن یثلن قانون داعرب اسلوبنا موافق بؤلّملی، یعنی بڈنگ خطمیدا غۆیلن علائم لردا شؤل عربی خطدا بؤلن علائم لردن بؤلّملی. علائم عربی بؤلّب کیفیتی ایتگمگنگ اشکالی یؤق،

(توافق اللغة)

بڈنگ دلمبیلن آیری دلنگ بر کلمه دا برلشگی بؤلثا اول کلمه نی هر کم اؤدضابطه ئناگورا یذملی، مثلاً نفت کلمه ئنی عرب لرنگ نطق دیب طابله یذمغی فارس لرنگ نفت دیب تاء بلن یذمغی ترکمان لرنگ نبد دیب باء و دال بلن یذمغی هیچ کم گانقصان یتیرمیار، هر کم اؤدضابطه ئنا یذب باشریار. اما غوی ئی معنائندا توافق بؤلشی یالی خطدا توافق بؤلّمقدن، صابون داگویا نفت یالی شواچ طائفه ننگ آرائندا لفظ دا و معنی دا موافق بؤلن کلمه در، و ینا فرشته بڈیلن فارس لرنگ آرائندا لفظ داو معنی داموافق بؤلن کلمه در، ترکمان بلن عرب ننگ یا فارس ننگ آرائندا مشترک ایشلنیان کلمه لرنگ هؤکمان دخیل دغنا دلیل قوی بؤلثا ترکمانی اصیل بؤلّمغنا احتمال لی کلمه بؤلثاؤنی ترکمان ننگ اؤدلهجه ئناگورایذملی در مثلاً هؤکمان، اؤدی ننگ ماده ئی قرآن داگلن کلمه لرهوکمان عربی در. گرگ اؤلری عربی اسلوب بلن یذملی حتّی فارس لردا اول کلمه لرگا تغییر برمانی یذیارلر. بس بزدا ایتگدملی دال. اؤنگاگورا شوگلیجک کلمه لری و شولر یالی اصیل عربی لری اؤداصلی صورتلرندن تبدیل ادمیلدال:

اول، آخر، ظاهر، باطن، حاکم، عالم، ظالم، حلال، حرام، تصدیق، طهارت، قدرت، قلم، لذت، قصد، قبول، فقیر، وفاء، عقل، عذاب. پر ناچا کلمه لر بڈنگ دلمد دا استعمال بؤلیار، اؤلر کلمات اصیل فارسی در. گرک اول کلمه لری هؤکمان فارسی شکل دایذ مللی اؤنگاگورا: خدا، پیغمبر، پرهیزگار، خریدار، خانه، پشیمان، پستی. و شولرا منگزش اصیل فارسی لر اؤداصلی صورتلرندن ایتگدملی دال.

(عربی خطنگ علائم لری)

عربی خط لرنگ عامیت لری دؤقذ در:

اولقی ضمّه یعنی اؤتیر = أ، أُ،

اکبی لنجی فتحه یعنی ائن = أ، آ،

اُچلنجشی کسره یعنی اَئِن = اِ، —،
 دُور دِلنجشی ساکن یعنی یوقرقی اُچنگ هیچ بیرى اؤزندا بولمَدِ ق حرف = بَ، شَ،
 باشلنجشی مَدَه یعنی چَکِم علامتی = مَاءَ، سَ،
 اَلتِلنجشی تشدید یعنی ادغام علامتی = مُرَّ، سَ،
 یدى لَنجشی تنوین مضموم یعنی اِکى اؤتر = ئُ،
 ئِکذَلنجشی تنوین مفتوح یعنی اِکى اَئِن = ئُ،
 دو قَدَلنجشی تنوین مکسور یعنی اِکى اَئِن = ئِ،
 (ترکمان خطنا خاص بؤلن القباء)

ا ب پ ت ج چ ح ذ ز ژ ش ط غ ف ق ک گ ل م ن و ه ی
 (ترکمانی خطنگ علائم لری)

ترکمانی خطنگ علائم لری اؤل بیردیر:

اولقی اؤتر در، اؤتر دِئانی حرفنگ دؤذغی ایشریان علامتی دره اؤنگ مثالی و فارسی ترجمه تی:

دُ	دُذ = صحرا
----	------------

شُو = این

اگر کلمه ننگ آخری اؤتر بؤلثا ترکمان رسم خطندا و واو غؤیملی دره مثالی اِکى لَنجشی اَئِن در، اَئِن دِئانی حرفنگ اَغذی اچدریان علامتی در مثالی:

دَ	دَش = سوراخ کن
----	----------------

اگر کلمه ننگ آخری ائِن بؤلثا ترکمان رسم خطندا، الف

غؤیملی دره مثالی **اِئِنچا = باریک**

اُچلنجشی اَئِن دِئانی حرفنگ اَغذی آذ اچدریان و اشاق چکدریان علامتی در مثالی:

بِ	بِل = بدان
----	------------

گؤردی = دید

اگر کلمه ننگ آخری اَئِن بؤلثا ترکمان رسم خطندا یاء غؤیملی در مثالی

دوردلنجشی واو در، واو بر اۆترلی حرفنگ چکیم علامتی در. مثالی:

دوذ = نمک	دُو
-----------	-----

با شلنجشی الف در، الف بر ائین حرفنگ چکیم علامتی در. مثالی:

داس = سنگ	دَا
-----------	-----

آلتلنجشی یاء در، یاء بر آئین لی حرفنگ چکیم علامتی در. مثالی:

پیل = کمر	پِی
-----------	-----

یدی لنجشی ساکن در، ساکن دیانی بر حرفنگ شو آیدلن آلتی علائم لردن هیچ بیرى اؤذندا یوقلغنینگ علامتی در. مثالی:

بَز = بیده	ز
------------	---

تکذدلنجشی نقطه در، واو یا الف ننگ ائندا بر نقطه بولتا اینچا چکیمنگ علامتی در. مثالی:

باش = پنج	ا
-----------	---

اؤد = زهر	ؤ
-----------	---

و اگر اکی نقطه و اونگ ائندا بولتا یوغین چکیمنگ علامتی در. مثالی:

یؤل = راه	ؤ
-----------	---

دو قذلنجشی کلا در، کلا الف ننگ یوغین آیدلمق

علامتی در. مثالی:

آط = اسب	آ
----------	---

اؤنلنجی دك ائِن ، دك ائِن اینچا ائِن نی
یوغلنلیان علامت دره مثالی:

بش = سر	؛
---------	---

اؤن بیرلنجشی تشدید در، تشدید دیانی یکی حرفی رسم خطدا برحرف یذلمغنگ علامتی
دره مثالی:

میۆق = تر	ز
-----------	---

داکی جدول دابولن کلمه ایردا هیشی علائم لر ایشلنیدیر تئول طرّفندأکی آق ایردا شماره بلا
آچقلانگ :

آل	رنگارنگ
بلی	آشکار
دال	نهمین حرف ترکمانی
دأل	حرف نفی
دُل	بیوه
دَل	بیگانه
دِل	زبان
دُل	پشت
دول	بغل خانه
دؤل	نفس
دؤل	رگبار
ذیل	خالص

شيله تکليبيم بار

مايا گليج اوا

چندی پیش دولت ترکمنستان اعلام کرد که از سال ۱۹۹۵ میلادی الفبای لاتین ترکیه جایگزین الفبای کریل (روسی) خواهد شد. از آنجا که ترکمنهای ایرانی و نیز دیگر مردم ایرانی دوستدار زبان و فرهنگ ترکمن برای برقراری ارتباط و گسترش آن ناگزیر به نگارش هستند و همچنین مسئله الفبا در میان ترکمنهای ایرانی نیز وجود دارد، از اینرو بر آن شدم از میان مقاله‌های چاپ شده در نشریات ترکمنستان، نوشته‌ای که پیش رو دارید را گزینه کرده و چاپ کنم. این نوشته بخشی از یادداشتهای خانم مايا گليج اوا است که با الفبای کریل در نشریهٔ Talyp durmuşy (شمارهٔ ۴۳ (۱۰۶)، به تاریخ ۱۹۹۳/۱۰/۲۲ چاپ شده است. ایشان به درخواست نگارندهٔ این سطور مقاله حاضر را به الفبای ترکیه برگردانده‌اند. باشد که نوشته‌هایی از این دست مورد نقد و بررسی دوستداران قرار گیرد.

ح. ص.

Tiz wagtdan türkmen halki täze ëlipbiye geçer. kompyutor grafikasiniň esasında düzülen bu elipliy bize kompyutori özle çöwürmäge mümkinçilik döreder. sebäbi, biz grafikani üytgetmezden öz ene dilimizde kompyutorda yazyp we içläp biliris.

yöne şeyle amatli yagdaylar bilen bir hatarda birnäçe kinciliklaram yuze çikar mek deplerde ve okuv jaylarinda daşari

yurt dillerini övrenyāndiklerī sebāpli yašlara tāze ēlipblyi özlešdirmek kīn düşmez, diñe kābir turkmen diline mahsusbolan harplari övrenmek gerek bolar. emma velin bütün ömrünü kirillisa grafiikasinda / yagni biziñ hāzirki ulanyan ēlipblyi miz de/okap ve yazıp yören orta yāslı ve garrī adamlar örān uli kīncīlīklara sezevar bolarlar.

eyyām šu günlerden kābir gazetlerde ve tele vizion gep lešiklerde, girizilyān tāze ēlipblyde yazılan sözleri okap bilman ogul - gızlarına yūzlen yānier bir ya iki dāl.

tāzeden okuv - yazu - vī övren megi kīn görüp, uli gayga batip yörenlerem bar. ēlbetde, yaš birçene baran soñ bu yeñil yel pay-iš dāl.

taze yazuva geçilenden soñra bir nāçe vagtlar hat yazıp ve okap bilmeyān «sovatsız» adamlarīñ bolmaginiñ, meniñ pikir mçe, öñü alıpbilāyçek bir teklibi orta alasīm gelyār.

Kompyutorda ya - da Fotoyīgimda yīgilyan gazetlerde berilyān āhli materiallarda her bir sözün iñ soñki harpī tāze elipblyiñ, özüne gabat gelyān harpī bilen çalšırılisa.

emma sözün ahīrinda gelmeyān harplar bolsa öz, gelyān yerinde çalšırılisa, öñden tanıš bolan harplariñ esasinda sözün manisini anīkla mak, šonlukda nātaniš, harpī tanamak ve oña gazetiñ bütün devamında gabat gelinmegi netijesinde onī yatda saklamak añsat bolardī.

yöne p, o, e, c, k, T yalī, iki, elipblyde - de.

yazılıšt boyunca meñzeš bolan harplari, hāzirki elipblydeki harplar bilen bulašdır mazlık üçin.

tāze elipblyiñ, harplari, beyleki. harplardan kiçiligi ya - da ululigi, yogīnīai ya-da inçeligi (kegli garniturasī) boyunca tapavutlan

dīrīlsa oñat bolardī.

meniñ pikirimče, šu cāreler her bir okijiniñ. taze elipbiyiñ, basmača harplarini hič bir kīncīlikiz, özi üçin hem duydansız övrenip gitmegine yardım ederdi.

ā = а

ö = о

ü = у

ñ = њ

ī = и

š = ш

نگاهی کوتاه به لاریجان و تاریخ آن

سیروس مهدوی

لاریجان (lār.jān)، در منابع اسلامی اللارز (al. lā .raz) و اللارذ و مشهور به لاریجان، یکی از بخشهای سه گانه شهرستان آمل (۵۲° و ۲۱' طول شرقی و ۳۶° و ۲۵' عرض شمالی)، در جنوب شهر آمل قرار دارد و از بخشهای پر اهمیت مازندران بشمار می آید. بلادزی (- ۲۷۹ ق) آن را در کنار ساری، آمل و چالوس یکی از هشت بخش آباد و مهم مازندران آورده است.^۱ یاقوت (- ۶۲۶ ق) لاریجان را شهرکی میان ری، آمل و تبرستان گفته و از دژ استوار آن یاد کرده است.^۲

هیاسینت لوئیس رابینو (۱۸۷۷ - ۱۹۵۰)، دولتمرد و پژوهشگر انگلیسی، در ۱۲۸۸-۹ از مازندران دیدار کرده و لاریجان را یکی از ۱۳ بخش مازندران دانسته است. مرکز لاریجان پیشتر «رینه» بود و اکنون «گزنک» است. فاصله آن تا تهران ۹۰ کیلومتر و آب و هوای آن خشک و سرد است.

بلندی آن در امامزاده هاشم به ۲۶۴۰ متر می رسد. راه آسفالت تهران - آمل (افتتاح ۱۳۴۲) از آن می گذرد. از قلّه سوته به بلندی ۳۶۳۵ متر، در خاور درّه هراز (پیشتر هرهن) و قلّه دماوند در باختر هراز رودهای پر آبی به درّه هراز می ریزد که از کانونهای مهم آبگیری رود بشمار می روند. از آن میان رود پردمه از سوته و دلارستاق از دماوند را می توان یاد کرد. رودخانه لار که از بلندیهای پالون گردن (ارتفاع ۴۳۷۵ متر) جاری است در پلور به هراز می پیوندد. رود هراز از بلندیهای امامزاده هاشم سرچشمه می گیرد. رود سعیدک از مرغ / مرق، مشهور به قلعه دختر و رود جرینگ، از دامنه گل زرد به درّه هراز می ریزد. در پلور، رود لارسپس رود لاسم و شعبه ای از رود نور به آن می پیوندد و سرانجام به آمل می رسد. چشمه های فراوان منطقه لار و لاریجان نیز از دیگر منابع آبگیری رود هرازند. میانگین بارندگی در ۶ سال در ارتفاع ۲۱۰۰ متری در پلور ۵۸۱/۴ میلی لیتر اندازه گیری شده است. «لار از شمال به کوههای سرحد، کهو، سرحد، پیازک، دیوسپاه،

وجه تسمیه:

لارجان از دو جزء لارج + ان ترکیب شده است. کلمه لارج شکل دیگری است از کلمه لاریگ که در فارسی دری لاری می‌گوییم.^۶ به گفته گیبرگ جان در پهلوی گیان و به معنی زندگی کردن است. با توجه به آثاری که از دوران ساسانی در لار بجا مانده یا به چشم خورده است. این مکان روزگاری آبادان و محل زندگی بوده است. دامداران زمستانهای سرد را در منطقه‌ای گرمتر بسر می‌آوردند. که این منطقه لارگان یعنی محل زندگی مردمان لار خوانده می‌شد. و لارجان معرب آن است.

جمعیت و سیمای بخش:

لارجان از چهل دهستان امیری، بالا لارجان، بهرستاق و دلارستاق تشکیل شده است. بنابر سرشماری سال ۱۳۴۵ ش جمعیت آن ۸۹۸۷ نفر بوده که در ۱۳۵۵ ش به ۹۹۴۹ نفر افزایش یافته و در ۱۳۶۵ به ۸۳۶۵ نفر کاهش یافته است. بنابر سرشماری سال ۱۳۶۵ دهستان امیری، ۱۳ روستا، ۳۹۲ خانوار و ۱۸۶۱ نفر را دربرمی‌گیرد و روستاهای آن عبارتند از: وانا، شنگلده، شاهاندشت، آخا، اخازیر، شمس‌آباد، دینان، ترا، کلان، کلیاشا، لارین، نهر و هاره. بالا لارجان، ۲۵ روستا، ۷۹۹ خانوار و ۳۶۶۱ تن جمعیت دارد [نسبت به سال ۱۳۵۵، ۱۹۹۹ تن از جمعیت آن کاسته شده است]، روستاهای آن عبارتند از: اسک، آب گرم، رینه، پلور، سد لار، گزنک (مرکز بخش)، امامزاده هاشم، افسانه‌سرا، امیرآباد، انبه، ایراء، کنارانگام، زیار، کندلو، گرنا، گزنه، گرمابدر، گیلاس، لاسم، لزیرک، مرغ / مرق، ملار، مون، نوا و نیاک. بهرستاق، ۱۴ روستا، ۲۹۵ خانوار و ۱۵۷۹ تن جمعیت دارد. روستاهای آن عبارتند از: بایجان، نوسر، پردمه، قُلابن، آهن سر، اوچال، بوالقلم، سرخ پل، شکل شه / عکس شه، علی‌آباد، کنی بن، لوط، مریجان، هفت تنان / تن و هلومه سر. دلارستاق، ۱۲ روستا، ۲۲۵ خانوار، ۱۲۶۴ تن جمعیت دارد [نسبت به آمار ۱۳۵۵ کاهش داشته است] و روستاهای آن عبارتند از: پنجاب، حاجی دلا، کُرف، فیره، ناندل، رباط کهرود، کهرود، تینه، روزن، کیان، لهر و میانده.^۷

جمعیت لارجان در تابستان افزایش و در زمستان کاهش می‌یابد. رابینو (مسافرت ۹-۱۲۸۸ ق) گوید که سه چهارم روستاییان زمستانها دهات خود را ترک می‌گویند و در قشلاقهای مازندران نشیمن می‌گزینند. در لارجان میان ۴ تا ۵ هزار خانوار سکونت دارند.^۸ روستاهای لارجان با فاصله کم نهاده شده‌اند. لارجان در کشاله دره‌های کوه دماوند (بلندی آن تا ۶۴۰۰ متر گفته شده است) قرار گرفته است.

نمودار تطبیقی جمعیت لارجان در ۱۳۵۵ با ۱۳۶۵

نام دهستان	شماره روستا	شمار خانوار سرشماری ۱۳۵۵	شمار خانوار سرشماری ۱۳۶۵	جمعیت ۱۳۵۵	جمعیت ۱۳۶۵
امیری	۱۳	۳۵۶	۳۹۲	۱۷۲۰	۱۸۶۱
بالالاریجان	۲۵	۱۳۳۳	۷۹۹	۵۶۶۲	۳۶۶۱
بهرستاق	۱۴	۲۱۷	۲۹۵	۱۱۸۷	۱۵۷۹
دلارستاق	۱۲	۲۶۸	۲۲۵	۱۳۸۰	۱۲۶۴
جمع	۶۴	۲۱۷۴	۱۷۱۱	۹۹۴۹	۸۳۶۵

هر چند لارجانی‌ها زبان، شمایل و رسوم همگونی دارند به ده طایفه بخش شده‌اند که عبارتند از ۱- طایفه اسکی که برخی آن را سه و شماری چهار تیره دانسته‌اند ۲- نیاکی، که خود را به سید حسن پیرزاد (حدود ۸۰۰ ق از ورامین به نیاک کوچید) که با ۱۶ واسطه نسب به امام حسن می‌رساند نسبت می‌دهند. ۳- بهرستاقی، تیره اردشیر نسب خود را به ملک بهمن لارجانی (- ۱۰۰۶) و به واسطه او به اردشیر پاپکان می‌رسانند. نسبت پادوسبان که ملک بهمن را از دوره او دانسته‌اند بر ساخته اولیاءالله آملی (- پس از ۷۶۴ ق) است؛^۹ که بروزگار فخرالدوله شاه غازی، نیای ملک بهمن، می‌زیسته و او را به پادوسبان از فرزندان گاوپاره/گیل پسر گیلاتشاه پسر فیروز پسر جاماسپ ساسانی بسته است. ۴- دلارستاقی ۵- نوایی؛ که خود را به امیر علیشیر نوایی (- ۹۰۶)، وزیر سلطان حسین بایقرا، نسبت می‌دهند. ۶- ایرایی؛ که خود را به ایرج پسر فریدون و تیره گرشاسپ/گشتاسپ این طایفه به گرشاسپ شاه نسبت می‌دهند و تیره رودگر آن کوچندگان ورامینی‌اند. ۷- امیری که به تیره‌های سادات رضوی، موسوی، تقوی، جلالی و علوی بخش می‌شوند و نسب خود را به ابراهیم و زرین کیا از نوادگان موسی المبرقع می‌پیوندند. تیره‌های غیر سادات هم خود را به فریدون، سهراب، کیقباد و گشتاسپ نسب می‌دهند ۸- شاهاندشتی که سیادت خود را به سید جلال‌الدین اشرف می‌رسانند. ۹- رینه‌ای ۱۰- لاسمی^{۱۰}. در درستی این نسبت‌ها که برخی ریشه در اساطیر دارند جای تردید است. گروهی که در سیادت طایفه‌های لاریجانی تردید می‌دارند خود داستانی بر ساخته‌اند و گویند که از سید حسن

ولی که از کرامات او داستانشا نقل می‌کنند پرسیدند. سید زیرنوا [نیاک] زیر قِلا [شاهاندشت] زیرتِرا [امیریه] نسل تواند. گفت: لا و لا، هَذَا افترا. یکی از آیین‌های زیبا که به صورت جشنی باشکوه در اسک برپاست. آیین انبار کردن برف است. این آیین که در یکی از روزهای تعطیل اوایل بهار انجام می‌گیرد به برف چال آوازه دارد. برف چال درّه‌ای است سرسبز که در منطقهٔ علف چین اسکی‌ها قرار دارد. در اوایل بهار که درّه پر از برف است. پیر و جوان به دره می‌آیند و به هر وسیله پشته‌ای برف گرد آورده، در جنوب درّه که گویند سید حسن ولی آن را نشان داده است انبار می‌کنند در همان حال مردان بالغ حق ورود به دهکده اسک را ندارند و بر سر دروازهٔ روستا دوزن پاسداری می‌دهند و از ورود مردان جلوگیری می‌کنند و اگر مردی به روستا راه یابد او را به صورت زنان درآورده و در پیرامون محل می‌گردانند.

نمودار طایفه‌ها و تیره‌های لارجانی

ردیف	آوای نامها	طایفه	تیره
۱	as. ki	اسکی	درزی، قادی / قایی، امیر، رییس [تیره رییس را از تیره امیر نیز دانسته‌اند]
۲	ni.yā.ki	نیاکی	محمد بزا، عالی بزا، حسن بزا
۳	beh.ros .tā.qi	بهرستافی	اردشیر، آوک، قلیاف، نوسر، آهنگر، بلر، خطیب، درویش، جوج، پوستان، بوالقلمی، بایبجی
۴	de.lā.ros tā.qi	دلارستافی	کیانی، میاندهی، فولادپوش، قادی، شیوخ، بندار، لهری، موتن، خواجه سلیمانی، پل دار، درکایی، مِتکا، کُرفی، مغولی، کهرودی، امیر، دیکم، باغبان، فیره‌ای
۵	na.vā.yi	نوایی	عاشق، ملا، حمزه، گودرزی، رییس، خرات، بلالی، چغنا/جفتا، خان، با تب، جمال، درزی / جامه‌گر
۶	i.rā.yi	ایرایی	الیاس، گرشاسپ / گشتاسپ، رودگر، آقاک
۷	a.mi.ri	امیری	علوی، رضوی، موسوی، تقوی، جلالی، جمشید، پاشا، ایاک، بوم‌زاد، لاری، کیقباد، سهراب، گشتاسپ، کمانگر
۸	ša.hān. daš.ti	شاهاندشتی	جلالی، سمن آبادی، پاشایی، سعیدی، وشتانی
۹	ri-ne-i	رینه‌ای	غرفشه، سالار، محمدشاه، با یه، کفشگر، منصور، حصین
۱۰	lā.se.mi	لاسمی	قلی، قراچه‌داغی، کمال‌الدین، بیجکا، احمد، حسن

لارجان دارای آبهای فراوان و به واسطه خاکهای آتشفشانی حاصلخیز است. اهالی آن بیشتر دامدار و بازرگان هستند. چشمه‌های آب معدنی معروف آن عبارتند از چشمه آب گرم گوگردی در دامنه شرقی کوه دماوند که حمامی مشهور به حمام شاه عباسی دارد.

چشمه آب آهن یا آب فرنگی میان بیدستان، معروف به زردآور یا زرد آبدر. چشمه آب اسک. چشمه آب گرم در ۵ کیلومتری رینه و آب گرم استراباکو، میان راه لارجان و بایبجان در قلابن. در لارجان انواع میوه از جمله، گلابی، سیب، زردآلو، گوجه، آلوبخارا، آلوژرد، امرود، آلبالو، گیلان، فندق، گردو، توت، شاه توت، انگور، آلو سیاه به عمل می‌آید و یونجه، سیب‌زمینی، باقلا، گندم و جو از دیگر محصولات این منطقه است. لارجان دارای شکارگاههای پرشماری است و علاوه بر ماهی قزل‌آلا، در آن کبک، کبک دری و بزکوهی نیز صید می‌شود. معادن زغال سنگ، گوگرد، طلا و شوره که مصرف باروت سازی دارد در لارجان به چشم می‌خورد. لارجان در بخش کوهستانی البرز و میان کوهها قرار گرفته است. تامس هربرت (مسافرت، ۱۶۲۹ م / ۱۰۳۸ ق) از چشمه‌های آب گرم دماوند و منطقه کوهستانی البرز دیدار کرده و شرح مسافرت خود را نوشته است.^{۱۱} چارلز استوارت (مسافرت، ۱۸۳۵ م / ۱۲۵۱ ق) در توصیف آن می‌گوید: «گل‌های وحشی... مسیر ما را که در کنار رودخانه‌ای پرپیچ و خم بود زینت می‌بخشد. جاده از روی پلهای چوبی کوچکی که رویش از سنگ و خاک پوشیده شده بود عبور می‌کرد. آبشار زیبایی که حدود ۶۰ پا ارتفاع داشت برسان ریش سپید مردی فرتوت به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شد. صخره‌های تنومند و خوش منظر از سنگ آهن در هر سو برافراشته بود... نبردهای رستم و دیوان مازنداران این کوهها و دشتها را چنان که هر فرد دوستدار ادب می‌داند مخلد و جاویدان ساخته است... در بسیاری نقاط، جاده به حدی باریک بود که در حین راه رفتن در حالی که یک پای مسافر تقریباً از لبه پرتگاه آویزان بود غیرممکن بود که ساق پای دیگر به صخره سائیده نشود. آن دره مهیب و باریک که میانش بستر رود به درازای یک چهارم میل قرار دارد. با ابهت‌تر از آن است که در وهم آدمی گنجد. در دو سوی رود کف آلوده هراز کوههائی عمودی که زیادتر از ۲۰ گز میان آنها فاصله نیست به ارتفاع ۱۰۰ پا از کف رودخانه سر بر آسمان برافراشته است. جاده در حدود ۳ پا پهنا دارد و فقط برای عبور استری ببارش کفایت می‌کند. در ارتفاع ۲۵۰ قدمی رود خروشان هراز بر بالای این، مناظر دهشت زا در دل صخره تراشیده شده است. خواتین لاریجان هنگامی که از این دره می‌گذرند فرود آمدن از استران را دون شأن خویش می‌شمرند؛ اما هیچ مردی به عقلش خطور نمی‌کند که سواره از این گردنه بگذرد. در انتهای این مسیر بقایای پلهای سنگی به چشم می‌خورد که ده سال قبل بر اثر زلزله‌ای که موجب هلاک عده زیادی افراد و چهارپایان گردیده بود فرو ریخت.^{۱۲} جیمز بیلی فریزر (۱۷۸۳ - ۱۸۵۶ م / ۱۲۷۲ ق) که

یکسال پیشتر در اوت ۱۸۳۴ / مرداد ۱۲۵۰ از لارجان گذشته و به مازندران و گیلان رفته است. سیمای لارجان را چنین وصف کرده است «ما اکنون در حال عبور از بلندترین قسمت بلندترین رشته کوههای این کشور بودیم، دست کم هشت هزار پا بالاتر از سطح دریا... این رشته کوهها ترکیب شده از ستیغهای متوالی و برآمدگیهای صخره‌ای بلند... صخره‌هایی با دندانهای تیز و پهلوها و بدنه‌هایی سخت پر شیب که سیلابهای زمستانی آنها را شیار داده و به صورت درّه‌های تنگ یا دریندهای بی‌شمار درآورده است... تمام این کوهستانها مسکون است اگرچه عده سکنه اندک است»^{۱۳}. ماری شیل (۱۸۶۹-) که ژوئیه ۱۸۵۲ / تیر ۱۲۶۸ را در اسک گذرانده و میهمان عباسقلی خان لارجانی بوده آورده است که «منطقه لاریجان علاوه بر اینکه توسط چند سلسله کوه محاصره شده، دارای گذرگاههایی آنچنان تنگ و باریک است که محال بنظر می‌رسد بتواند بوسیله افراد غیر، مورد هجوم قرار گیرد. وجود همین مزیت به سرکردگان این منطقه و وابستگان آنها اجازه می‌دهد که اغلب اوقات تن به اطاعت از حکومت مرکزی نسپارند. بارها دیده شده که در هنگام به تخت نشستن پادشاهان و یا مواقع بحرانی مملکت، افراد این منطقه عموماً به صورت یاغی درآمده و از پرداخت مالیات به حکومت خودداری کرده‌اند»^{۱۴}. وی پس از وصف چشمه‌های آب معدنی لارجان و یورش ساسها به هنگام خواب از چگونگی پذیرایی خود یاد می‌کند و به شرح سیمای طبیعی لارجان می‌پردازد. وی خود را نخستین زن انگلیسی می‌داند که لارجان را دیدار کرده است. رابینو (مسافرت ۹-۱۲۸۸) آورده است که «ناحیه لارجان چنان از کوهها و گردنه‌های تنگ محصور شده که در واقع هیچ متهاجمی نمی‌تواند به آن دسترسی یابد. بهمین جهت مردم آنجا اکثراً سرکش و همیشه آماده شورش و مستعد خودداری از پرداخت مالیات بوده‌اند»^{۱۵}. لولاک (۱۸۱۸-۱۸۹۱ م)، پزشک، ناصرالدینشاه در ۱۸۵۴ م / ۱۲۷۱ ق در بازگشت از مازندران از راه شاه عباسی یاد می‌کند و می‌افزاید که پس از این سفر پر خطر دیگر هیچ جاده‌ای در نظر سخت و صعب‌العبور نیامد»^{۱۶}.

کارلا سرنا، بانوی جهانگرد ایتالیایی که در ۱۸۷۷ م / ۱۲۹۴ ق از لارجان گذشته است. آگاهی‌های خود را از روستاهای اسک، بایجان، تینه و رینه ثبت کرده و از راه سخت گذر آن شکوه سر داده است^{۱۷}. فریزر که پیشتر از مسافرت او سخن گفتیم راه لارجان را به تیزی کارد، باگودالهایی وحشتناک وصف کرده و از زیبایی کهرود که آن را پنهان در درختستانهای گردو و شاه‌بلوط دیده شگفت زده شده است.

سابقه تاریخی :

گذشته‌های دور لارجان به داستانها و اساطیر می‌پیوندد. ابن اسفندیار (- ۶۱۳ ق) آورده است «قدیم ترطرفی از اطراف طبرستان لارجانست و فریدون بدیه و ر که قصبه آن ناحیت و جامع و مشرق [= محل گزاردن نماز عید] و مصلی آنجاست از مادر در وجود آمد... مادر افریدون با متعلقان دیگر بپایان کوه دنباوند بدین موضع که یاد رفت پناه گرفت... بحکم آن که جبال غیرذی زرع... بود با حدود شلاب [= چلاب] نقل کردند.^{۱۸} فردوسی توسی نیز آورده است که:

شوم نساپدید از میان گروه	مراین را برم سوی البرز کوه
بیسورد فرزند را چون نوند	چو غرم ژیان سوی کوه بلند
چوبگذشت بر افریدون دوهشت	زالبرز کوه اندر آمد بدشت

ظهیرالدین مرعشی (۸۱۵ - ۸۹۲) همین را نقل کرده است.^{۱۹} ابن اسفندیار بنای لارجان را به گرگین میلاد نسبت می‌دهد «شهرهایی که معتبر است و به طبرستان منسوب، گرگین بن میلاد بنیاد افکنند... و همیشه نشستگاه مرزبان طبرستان آنجا بود... و بیست و هفت شهر بود درون دریند تمیشه که جامع و مصلی و بازارها و قضات و علما و منابر بود. بدین تفصیل آمل، ساری، مامطیر، رودبست، کلار... شالوس، ناتل، لارجان^{۲۰}، و «سهل بن مرزبان گفتند لارجان داشتی. پیش از او به زمستان و تابستان بدین راه که اکنون می‌شوند، جمله بریده، جان پوشها و رباطها او کرد و آن راه ایمن گرداند»^{۲۱}.

در ۱۳۳۰ ش. کارلتن کون^{۲۲}، باستانشناس امریکایی، اسکلت‌های انسان نئاندرتال را در غارهای هوتو و کمر بند در خاور بهشهر یافت که آن را از تپوران در بخش کوهستانی البرز و ماردها/ مردها در مازندران و حدود آمل دانست.^{۲۳} اسکندر مقدونی (- ۳۲۳ ق م) در نبرد با ماردها و تپوران توفیقی نیافت. فرهاد یکم (۱۸۱ - ۱۷۳ ق م) ماردها را در آمل تاراند. در پادشاهی ساسانیان تبرستان فرمانروایان مستقلی داشت که اسپهبد خوانده می‌شدند. این عنوان پس از چیره شدن تازیان بر ایران همچنان بکار می‌رفته است. هر چند یورشهای ناموفق، اعراب آشفته‌گی‌هایی در درون مرزهای تبرستان پدید آورد، اما دستکم تا پایان نیمه یکم سده دوم این منطقه بویژه لارجان دست نخورده ماند. در خلافت منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ ق)، اسپهبد خورشید (- ح ۱۴۴ ق) و مسمغان / مسمغان دماوند (لقب شاهکان کوهستان البرز) که به نبرد با یکدیگر لشکر آراسته بودند. هنگامی که با یورش عمرین علاء (ح ۱۶۵ ق)، سردار ایرانی تبار عرب روبرو شدند، دست از

اختلاف برداشتند و به رویارویی عمر در ایستادند. هر چند خورشید شکست خورد و خود را به زهر فرو گرفت و ابوالخصیب فرستاده منصور بر تبرستان دست یافت، اما مسمغان در پشت استحکامات سخت گذر لارجان تا جان پایداری ورزید و کشته شد (ح ۱۴۱) به گفته طبری این نخستین بار بود که عرب بر تبرستان استیلا یافت^{۲۴}. پس از کشته شدن مازیار (۲۲۵ ق) طاهریان بر تبرستان دست یافتند (۲۲۴ - ۲۵۰ ق)، اما دراز دستی فرستادگان سلیمان بن عبدالله طاهری (- ۲۶۵) سرکردگان تبرستان از جمله مسمغان پسر وندامید، اسپهبدلپور و پادوسپان را واداشت تا از حسن بن زید علوی، معروف به داعی کبیر (- ۲۷۰ ق) یاری طلبند^{۲۵}؛ و به یاری او طاهریان را بیرون رانند. در ۲۶۳ لیث پسر فنه پسر وندامید که مدعی حکومت بر منطقه لارجان بود و پدرش نیز بدست داعی کشته شده بود از بهم ریختگی اوضاع آمل که در پی یورش یعقوب لیث و شکست داعی رخداده بود سود جست و در اساتگین، والی ترک ری دمید تا به لارجان تازد و بر ذخایر آن دست یابد. هنگامی که اساتگین و لیث به دیه ور رسیدند با احمد بن عیسی، سردار حسن، پرویز، حاکم لارجان و مسمغان روبرو شدند که «راهها فرو گرفتند و از سر کوهها بانک بر ایشان زدند. لیث بن فنه اسب در جوی راند، نتوانست گذشت، ترک بترسید و گفت مگر بغدر کرد، بفرمود تا او را بگیرند و سرش برداشته پیش حسن زید فرستاد و عذرها خواست»^{۲۶} در ۲۷۲ محمد بن زیاد (- ۲۸۷) جانشین داعی که به ری یورش آورده بود از اساتگین بشکست و به لارجان پناهیید. پس از مرگ محمد بن زید لارجان از دست زیدیان بیرون شد. و سامانیان بر آن دست یافتند. دین اسلام در امامت حسن بن زید در تبرستان شکوفا شد و کوه نشینان شاید تا دهه های بعد از مرگ حسن هنوز مسلمان نشده بودند. در هر حال آمل و پیرامون آن از نخستین شهرهایی است که به مذهب تشیع درآمد. در امامت ابو محمد حسن بن علی ملقب به اطروش (- ۳۰۴) پرویز، صاحب لارجان، شهریار پسر پادوسپان و اسپهبد شروین با ابوالعباس عبدالله بن نوح سامانی (- ۲۹۸) همدست بودند.^{۲۷} سرانجام در ۳۰۱ ناصر کبیر بر آمل چیره شد، اما چندان نپایید که حسن بن قاسم ملقب به داعی جلیل / صغیر بر ناصر کبیر بند نهاد و او را به دژ لارجان فرستاد^{۲۸}. در ۳۳۱ دژ لارجان بدست حسن فیروزان گشوده شد و وی اسپاهی پسر آخر یار را بکشت و جمله مال او برگرفت.^{۲۹} آمل از آن پس سختی نداشت چنانکه بیهقی به هنگام یاد از حمله مسعود غزنوی (- ۴۳۲) به آمل که در ۴۲۶ رخداده بود می گوید «و امیر بشتاب براند و بآمل رسید روز آدینه ششم جمادی الاولی. و افزون

پانصد و ششصد هزار مرد بیرون آمده بودند، مردمان پاکیزه روی و نیکوتر. و هیچ کدام را ندیدم بی طیلسان شطوی یا توزی یا تستری یاریسمانی یا دست کار که فوطه است... سخت نیکو شهری دیدم همه دکانها در گشاده و مردم شادکام^{۳۰}، این هنگام همزمان با نیمه اول فروردین و روزهای جشن نوروز بود، اما بی‌تدبیری سالار بکتغدی و دراز دستی همراهان او از بهشت آمل دوزخی ساخت. در ۵۰۰ ق سلطان محمد سلجوقی (۵۱۱-)، سنقر بخاری، از امیران خود را با ۵۰۰۰ سوار به مازندران فرستاد و به لارجان و رویان و آمل تا برای جنگ با اسماعیلیان سپاه فراز آورد. سنقر از راه لارجان به آمل رفت و بزرگان لارجان و رویان به او پیوستند. اما حسام الدوله شهریار که از فرمان خود سرانته محمد سلجوقی دل خوش نمی‌داشت در ساری راه بر سپاه او بست و او را بشکست.

محمد سلجوقی ولایت ری، آوه و ساوه و آران و خوار و سمنان و رویان و لارجان و طبرستان و گرگان را به فرزند خود ملک احمد سپرد^{۳۱}، اما قارن پسر شهریار فرستادگان محمد سلجوقی را از آمل بیرون راند. سرانجام علاءالدوله علی، پسر دیگر شهریار که با برادر سازگار نبود به ری نزد احمد، پسر سلطان محمد رفت و با لشکر عراق، لارجان و رویان به آمل آمد، اما به فرمان پدر بازگشت. لارجان از آن پس همواره لشکری آماده داشت^{۳۲} و حاکمان لارجان را مرزبان می‌خواندند. در حکومت اسپهد علاءالدوله علی، پسرش اسپهد شاه غازی با منوچهر، مرزبان لارجان اختلاف کرد و «از آرم لشکر برگرفت براه انوجدان و انندان تاختن بر دو براه پرده به لارجان درآمد. منوچهر خیر بداشت، پیشباز آمد تا بزد او را و بشکست هزیمتی سخت و مردم او را بسیاری گردن بزد»^{۳۳} در ۵۵۸ ق «منوچهر لارجان مرزبان را پسر او با حرب بکشت و چنان بود که چون منوچهر طاعتداری و خدمت اصفهید از اخلاص پیش گرفت و باندک و بسیار رضا و بندگی او را می‌کوشید و بخویشاوندی اصفهید بزرگ نام شد مردم لارجان او را بیشتر از پدران دانستند و او خود پادشاهی سخت عاقل و کافی بود و کهرود را چنان معمور داشته بود که از هند و روم و مصر و شام انواع محترفه بیاورده و آنجا نشانده بود و عمارت‌های بوالعجب کرده و چیزها ساخته که تا کسی نبیند آن حکایت باور ندارد»^{۳۴} در پادشاهی علاءالدوله شرف‌الملوک حسن باوندی (۵۵۹-۵۶۸) با حرب لارجانی کشته شد و امیر علی لارجانی خزاین قلعه برگرفت و به ری نزد اتابک ایلدگز شد و بر آنان دمید که «ولایت لارجان همیشه با عراق بود و امیر حسن به ظلم برده است. اتابک ایلدگز سپاهی بگرفت و...»^{۳۵} لارجان تا مرگ فخرالدوله حسن (محرّم ۷۵۰) دست باوندیان بود و پس از آن بدست

چلاویان افتاد. بعد از آن مرعشیان بر لارجان استیلا یافتند. در ۷۸۴ فخرالدین مرعشی به دژ لار یورش آورد «در موضعی که اسپه او می خوانند نزول کردند و در لار قلعه بود حصین و کوتوال آنجا مقیم و ذخیره موجود. چون بیای قلعه فرود آمدند کوتوال قلعه جنگ را آماده گشت... و مردم لار چون دیدند که فایده نمی کند امان خواستند و قلعه لار را بسپردند و هر دو قلعه را فرمودند تا ویران ساختند... چون خاطر مبارک از ضبط و نسق لار... فراغت یافت متوجه لارجان گشتند و تا در آن حین لارجان بتصرف کیاحسن کیای ضماندار بود... ملوک رستمدار ولایت مذکوره را بتخت تصرف خود درآورده بودند و قلعه کارود [= کهرود] هم بتصرف کوتوالان ایشان بود... اول بیای قلعه کارود تشریف ارزانی داشتند... کوتوال قلعه را امان داده... و قلعه را بگرفتند و همچنان تا عصر ملک کیومرث مرحوم ویران بود بعد از آن آبادان ساختند و اکنون معمور و آبادانست و متوجه تسخیر لارجان و قلعه لوندر گشتند... و در برابر قلعه لوندر در موضع رینه قلعه دیگر بنیاد کردند... و بقلع و قمع جمع لارجانی که موافق کیا حسنکیا بودند اقدام نمودند... و قلعه را تسلیم نمود و او را از قلعه بیرون آوردند و به آمل جای دادند.^{۳۶} چندان بر نیامد که ملوک رستمدار باری دیگر بر لارجان استیلا یافتند و سرانجام حکومت آنان پس از کشته شدن ملک بهمن لارجانی (- ۱۰۰۲) بدست شاه عباس I صفوی (- ۱۰۳۸) بر افتاد. شاهان صفوی، نادری، زندی و قاجار سرکردگان محلی را به حکومت لارجان بر می گزیدند. مؤلف تاریخ محمد به هنگام پادشاهی کریم خان زند از سبزعلی خان سرآمد سرکردگان لارجان یاد می کند^{۳۷} مؤلف گلشن مراد در ذکر وقایع سال ۱۱۹۳ آورده است «همچنین چند نفر از رؤسای لاریجان مثل: محمد قلیخان مشهور به سیاه و محمد قلیخان مشهور به سفید و غیر هم نیز شعار دوستی و عقیدت، کشی ظاهر ساخته و... [امیر گونه خانه] وارد لاریجان و دو روز در لاریجان به سان لشکر پرداخت^{۳۸}» در ۱۲۰۶ «میرزا محمد خان لاریجانی با هزار تن جزایرچی لاریجانی [= اسلحه دار] در جهت ایمن از روی راستی به صیانت اشتغال داشت^{۳۹}». ماری شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در پادشاهی ناصرالدینشاه (- ۱۳۱۳) که بخشی از تابستان ۱۸۵۲ م / ۱۲۶۸ م را در اسک لارجان گذرانده است از عباسقلی خان لارجانی یاد می کند.^{۴۰} عباسقلی خان از سرکردگان جسور بود. وی در نبرد دژ طبرسی شرکت جست و ملا حسین بشرویه، سرکرده بابی را بقتل آورد (۱۲۶۴)^{۴۱}. میرزا ابراهیم، نویسنده سفرنامه استرآباد و مازندران که در ۱۲۷۶ از لارجان دیدن نموده است. از عباسقلی خان، پسرش غلامعلی خان سرهنگ و فرات و دسته های سپاهیان او

یاد کرده است.^{۴۲} فرزندان عباسقلی خان تا پایانی پادشاهی قاجارها بر لارجان حکومت می‌کردند و آخرین آنها محمد خان امیر مختاری (- ۱۳۱۹ ش)، معروف به امیر مکرم لارجانی آوازهای بلند داشت.

آثار تاریخی:

ژاک / ژان ماری دمرگان (۱۸۵۷ - ۱۹۲۴ م) می‌گوید: در ساحل چپ رودخانه لار، در بالای راه کنونی هنوز (سفر وی ۱۸۸۹ بوده است) بازمانده‌های راه بسیار قدیمی‌تری که در صخره کوه تراشیده شده بود، دیده می‌شود و در کناره راست آن آثار راهسازی دوره ساسانی وجود دارد. در سخت‌ترین نقطه راه، معماران باستانی طاقهائی که به صخره کوه تکیه داشته ساخته بودند و جاده از روی این طاقها می‌گذشته است و نیز در کوههائی که از دو طرف مشرف برگردنه‌ها می‌باشد. پیشینیان دژهایی مخصوص نگهداری از تنگه ساخته بودند.^{۴۳} در لارجان جابجا آثار تاریخی به گونه راه، پل، دژ، بارگاه، سنگ گور و غیره بچشم می‌خورد که قدمت آن پیش از اسلام تا پادشاهی ناصرالدینشاه و پایانی دوره قاجار است. میان قهوه‌خانه قلین و آب گرم استراباکو، دست چپ رود هراز بر بالای دامنه‌ای خاکی بنایی است که قدمت آن به دوران پیش از اسلام می‌رسد. این بنا پرستشگاه یا نشستگاه پیشوایان دینی بوده است.^{۴۴} برای دستیابی آسان‌تر به آثار مذهبی لارجان آن را از دیگر آثار کهن این بوم جدا کرده‌ایم.

الف - امامزاده‌ها و دیگر اماکن متبرکه:

امامزاده‌ها و بقعه‌های فراوانی در لارجان به چشم می‌خورد که زیارتگاه مردم سراسر کشور بویژه اهالی لارجان است. از جمله امامزاده هادی بن موسی بن جعفر (ع) و برادرش عبدالله بن موسی در زیار بالا لارجان، یحیی بن موسی بن جعفر در نواکه بر بدنه آن تاریخ ۹۱۹ به چشم می‌خورد. حمزه بن موسی بن جعفر در رینه، قاسم بن حسن به موسی در اسک، عبدالله بن علی بن موسی بن جعفر در کنار انگام، امامزاده احمد رضا در لاسم که بر روی آن تاریخ ۹۲۱ دیده می‌شود، امامزاده عباس و علی پسران اسماعیل بن موسی بن جعفر در لهر، یحیی، علی عسکر، محمد، علی بن عبدالله معروف به پشنگ آقا که با پنج واسطه نسب به امام سجاد (ع) می‌رسانند. جعفر و شیرین در اسک. هفت تن (نبی، ولی، مالک، معصوم، کنانه، ویسه، خدیجه فرزندان هادی بن موسی الکاظم (ع) که بر در آن تاریخ ۹۷۰ بچشم می‌خورد و بر صندوق بزرگی که گور هفت تن را پوشانده است، تاریخ ۹۷۹ دیده می‌شود. امامزاده محمد طاهر و یحیی در رینه، امامزاده ابراهیم و روح الله در

دینان، امامزاده عبدالله در وانا، امامزاده زین‌العابدین و قاسم در گرنا، امامزاده جعفر بن ربیع و نبی و سلطان محمد قرشی در گزنگ، امامزاده عابدین رضا در شنگلده، امامزاده حسن و بارگاه آس تنگه و قوام الدین در شاهاندشت، بقعه درویش سهراب در کنار انگام، بارگاه درویش حسین در گرنا و بارگاه درویش تاج‌الدین حسن ولی که بر در ورودی آن تاریخ ۸۶۶ به چشم می‌خورد و بر صندوق آن تاریخ ۸۶۰ کنده شده و بقعه هشت ترک سید عالی / علی در نیاک. مقبره آقا سید محمد کیا در ناندل، بارگاه مظفر سلطان در میانه و بارگاه برادران درویش حسن و علی در کیان. همچنین بر تپه‌ای فراز روستای حاجی دلا دو مقبره مخروطی به فاصله کمی واقع شده که آرامگاه شیخ شهاب‌الدین سلطان حاجی و سلطان احمد است و تاریخهای ۹۰۱ تا ۹۰۳ و ۱۱۰۰ بر کاشیکاری و در آن و بر آجرها تاریخ ۸۷۴ به چشم می‌خورد. خانقاهی قدیمی در پلور که مرعی در رجب ۸۶۰ ق در پی کاووس به این خانقاه آمده است. ۴۵

ب - برجها و دژها

برج گنبدی در شاهاندشت. برج گبری در وانا. دژ شاهاندشت یا ملک قلاکه عظیم‌ترین و عجیب‌ترین بناهای تاریخی لارجان است. این دژ که ظاهراً به نام ملک بهمن II رستم‌داری (- ۱۰۰۶) است. در پادشاهی ملک بهمن، دشمن‌کور نام داشته است. دژ در بلندی کوهی بنا شده است که ۱۶۳۰ متر ارتفاع دارد و دره آن ۱۴۱۰ متر از سطح دریا بالاتر است. ملک قلا سده‌ها محل نگاهبانی دروازه‌های دماوند بوده است. قطر دیوار آن میان ۲ تا ۳ متر است. دژ قدیمی نیاک، دژ میان مون و انبه و دژ باحرب در کهرود/کارو که خرابه‌های آن به چشم می‌خورد و روزگاری حاکم نشین بود. دژ باحرب در مرز میان مازندران و لارجان نهاده شده و پس از قتل فخرالدوله حسن باوندی (- محرم ۷۵۰ ق) بدست ملوک رستم‌دار افتاد و فخرالدین مرعی، پسر میربزرگ در ۷۸۵ پس از شکستن عضدالدوله قباد II رستم‌داری (- ۷۸۲) ویران کرد. ملک کیومرث آن را از نو ساخت و تا برآمدن صفویان آباد بود و پس از کشته شدن ملک بهمن II رستم‌داری بار دیگر ویران شد. اما خرابه‌های آن بر ستیغ جنوب خاوری کهرود تاکنون برجاست. و نیز آثار قدیمی قلعه‌ای در پشت دهکده پلور و قلعه دختر در پای کتل امامزاده هاشم. ۴۶

ج - پل‌ها، رباط‌ها و سنگ‌کنده‌ها

پل‌های بسیاری بر رود هراز یا رودهایی که به هراز می‌ریزند بنا شده که بسیاری از آن اکنون از میان رفته است، اما از آن در سفرنامه‌های پیشتر یاد شده سخن رفته است. پل

لاسم، پل مون، پل شاه عباسی بر رود لار و پل پلورکه در ۱۳۱۹ تجدید بنا شده است از پلهای کهن و استوار لارجان شمرده می‌شوند. ریاط شاه عباسی که تا ۱۳۵۰ برجا بود و تاریخ بنای ۱۰۳۴ بر آن دیده می‌شد^{۴۷}؛ و حمام پاه عباسی در آبگرم و عمارت کلاه فرنگی در پنجاب که امیر مکرم لارجانی (- ح ۱۳۱۹) آن را بنیاد کرده بود همچنین دو تصویر از ناصرالدینشاه سوار بر اسب یکی در تنگه بریده و دیگری در شکل شاه بچشم می‌خورد در تصویر نخستین حسنعلی خان، وزیر فواید گزارش می‌دهد^{۴۸} و تصویر دوم در ۱۲۹۵ که مهندس الممالک غفاری و تاسگیر اتریشی راه تهران تا لارجان را هموار کردند بیادگار بر سنگ کنده شده است در این سنگ کنده وزیران و مستوفیان ناصرالدینشاه او را در میان گرفته‌اند. در کنار رود هراز میان زیار و لاسم سنگ کنده دیگری دیده می‌شود که شکارچی با تفنگ و کلاه ظل السلطانی بر آن نقش شده است. خرابه‌های گسترده‌ای در پایان دره نوا به نام آزو و آثار دهکده‌ای به نام وهمن آباد که ظاهراً در پی زلزله ویران شده است نشان از آبادیهای دیگر لارجان می‌دهد. مشاهیر لارجان:

زندگینامه بلندآوازان لارجان می‌تواند موضوع اثر مستقلی باشد. تنی چند از دوستانم برآنند که فرهنگ زندگینامه‌ای بزرگان مازندران را در چند مجلد بدست پژوهشگران و فرهنگ دوستان دهند و در این راه نیز می‌کوشند. نگارنده بهتر آن دید که به یاد و ذکر نام و شناسه شماری از بزرگان لارجان در این مقال که مجالی اندک دارد بسنده کند و شرح مبسوط آن را به محال دیگری بسپارد و از آنکه آداب و ترتیبی شایسته نجسته خود را سزاوار سرزنش نداند.

یاقوت حموی از ابویوسف محمد بن بندار بن محمد لارجانی، از فقهای این سرزمین یاد می‌کند و می‌گوید که از لارجان به اصفهان کوچید، اما از هنگام زندگی او خبری بدست نمی‌دهد^{۴۹}. پرویز / پرویز حاکم لارجان بود و پیش از ۲۶۳ تا حدود ۳۰۰ ق برآنجا فرمان می‌راند است^{۵۰} / سفار پسر شیرویه (- ۳۱۹ ق) از مردم ورداوند لارجان دانسته شده و مرد آویج (- ۳۲۳)، بنیادگذار دودمان زیاری سرکرده سپاه او بود.^{۵۱} منوچهر لارجانی (پیش از ۵۵۸)، او پسرش با حرب از فرمانروایان لارجان در سده ششم هجری قمری بودند و امیرعلی لارجانی از بلندپایگان دستگاه با حرب بود وی پس از کشته شدن با حرب باکینخواز پسر یکساله با حرب به ایلدگز پناهِید و او را به تصرف لارجان و جنگ با علاءالدوله شرف‌الملوک حسن باوندی برانگیخت^{۵۲}. زین‌العابدین پسر محمد یوسف

لارجانی (- پس از ۱۲۰۹ ق)، متأله و نویسنده، به اصفهان رفت (۱۱۶۸) سپس به رشت کوچید از آثارش، *كشف المطلوب فی احکام العبادات فی المكان المنصوب و تحفة الکرام فی فضائل اهل البیت علیهم السلام* که در ۱۲۰۹ آن را به پایان برد.^{۵۳} رضا قلی خان نوائی (- ۱۲۳۷ ق) پسر عبدالمجید، متخلص به نوائی. شاعر و دولتمرد. از کار بدستان دربار فتحعلیشاه قاجار و نخستین کسی بود که لقب منشی الممالک گرفت. سلطانی در ۱۲۲۱ وزیر رسایل شد. پسرش محمد تقی نیز شاعر و از بلندپایگان دربار فتحعلیشاه و محمد شاه قاجار بود.^{۵۴} رجبعلی لارجانی (- ۱۲۴۶)، متأله. از شاگردان شریف العلماء بود.^{۵۵} سیدرضی لارجانی (- تهران ۱۲۷۰)، متکلم. از شاگردان ملا علی نوری بود. در اصفهان بساط تدریس گسترد. به تهران آمد و در این شهر نشیمن گزید. فرزندش سید محمد شمس الادبای نیز شاعری بلند پایه بود. سید رضی لارجانی دیگری هم از مردم لارجان در تصوف و عرفان نامی بلند درست که از شاگردان ملاجعفر آباده‌ای بود و آقا محمدرضا قمشه‌ای (- ۱۳۶۰) از او درس گرفت^{۵۶}. محمد بن علی لارجانی (- پس از ۱۲۷۸ ق)، خوشنویس. مجموعه‌ای از او در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی نگاهداری می‌شود وی این مجموعه را در ۱۲۷۸ ق در آمل به پایان برده است.^{۵۷} همچنین محمد قلی خاکسار لارجانی که خوشنویس بود و نسخه‌ای از *جاماسب* نامه از او در همان کتابخانه نگاهداری می‌شود و ابوطالب پسر ملا محمد ابراهیم لارجانی که رساله‌ای در هیأت قوشچی به فارسی و به خط نسخ از او بجا مانده که در ۱۲۰۶ آن را بیایان برد.^{۵۸} ابوطالب شاهدندشتی لارجانی (- پس از ۱۲۹۲ ق)، متأله. ناصرالدینشاه در سفری که به مازندران کرده بود (۱۲۹۲ ق) از او و میرزا حسن نیاکی یاد می‌کند. ابوطالب از افاضل سلسله جلالیه بود.^{۵۹} محمد مقیم لارجانی / محمد، مقیم لارجان (- پس از ۱۲۳۶ ق)، نویسنده اثرش: *شکاة الورع*^{۶۰}. لطف الله لارجانی (- نجف ۱۳۱۱ ق)، فقیه و اصولی. در نجف نزد شیخ مرتضی انصاری درس خواند. از محمد بن اشرف طالقانی اجازه گرفت (۱۳۰۴). از مشایخ ابوتراب خوانساری بود. سید حسن قزوینی (- ۱۳۲۵)، جواد بن مبارک (- ۱۳۱۱)، شیخ کاظم و سید حسن صدر (- ۱۳۵۴) از شاگردان وی بودند. از آثارش: *شرح قواعد علامه حلی*، حاشیه بر قوانین در علم اصول، *القرائد الغریبه فی اصول الفقہیه و الفوائد العلمیه*.^{۶۱} محمد اسماعیل پسر رضی لارجانی (- پس از ۱۳۱۲)، ملقب به ملاباشی نویسنده، شاعر و ادیب از آثارش: *مدایح معتمدی*.^{۶۲} حاج سید محمد علی لارجانی تهرانی (- حدود ۱۳۱۳ ق)، پسر

سید محمد تقی موسوی لارجانی از سادات صحیح النسب بود. در تهران می‌زیست. به زهد و تقوی آوازه داشت پیکرش را در ۱۳۲۰ فرزند مهترش سید علی محمد (- پیش از ۱۳۵۰ ق) به نجف برد و در وادی السلام به خاک سپرد^{۶۳}. محمد علی حسنی نیاکی (- ۱۳۲۳ ق)، نویسنده متأله. امام جماعت مسجدی در تهران بود. از آثارش آیات / آثار الائمه و عاقبت به خیری^{۶۴} محمد خضرای، (- روستای بوران نزدیک آمل ۱۳۲۵ ق)، پسر احمد سلطان دلارستانی، صوفی و شاعر. از سرکردگان فوج لارجان بود. پس از فرو پاشیدن آن به کشاورزی پرداخت. به تصوف گرایید. وی شعر می‌سرود و مذهب تخلص می‌کرد. سروده‌هایی از او در ستایش یا مرثیاتی ائمه اطهار بجا مانده است.^{۶۵} غلامعلی ولی لارجانی (۱۲۶۵ - امامزاده قاسم شمیران ۱۳۳۱ ق)، ملقب به فاروق الاولیاء و برهان حق، عارف و شاعر نیاکی. از آثارش: منتخبات دیوان و رباعیات (تهران ۱۳۵۱ ق)^{۶۶}. حسن شمس‌ی پسر سعید العلما (۱۲۹۳ -) نویسنده و اندیشمند. تحصیلات خود را در رشته برق از دانشگاه فنی دانشگاه تهران پایان برد (۱۳۱۷ ش) و در امریکا آن را دنبال کرد. از آثارش: دوره کامل نقشه برداری و ژئودزی و دوره الکتریسته صنعتی و رادیو (۲ جلد، تهران ۱۳۲۱ ش)، نقشه برداری (تهران ۱۳۲۶ ش)^{۶۷}. موسی لارجانی، نویسنده اثرش: تاریخ مقدس انبیاء با همکاری نریمانوف (تهران ۱۳۳۳ ق)^{۶۸} «عنایت الله لهری دلارستانی (- آمل ۱۳۲۲ ق)، فقیه و اصولی. مقدمات تحصیل را در زادگاهش فراگرفت. به نجف و سامره رفت. از شاگردان میرزا حسن شیرازی بود. در زادگاهش درگذشت و بنا بر سفارشش در قم به خاک سپرده شد.^{۶۹} عبدالغفار لارجانی (- ۱۳۲۷ ق)، متأله. از شاگردان آخوند خراسانی بود^{۷۰}. عبدالله نوایی (- ۱۳۲۷ ق)، متخلص به بیضا، شاعر و خوشنویس^{۷۱}. نوراله خان رضوانی لارجانی (۱۲۵۷ - ۱۳۳۷ ق)، شاعر مرثیه‌سرا^{۷۲}. سید نعمت الله فکرت لارجانی (- ۱۲۲۹ ق)، شاعر و متأله. مقدمات علوم را در بابل فراگرفت. معلم علی خان ظل السلطان پسر فتحعلیشاه بود. وی شیخ الاسلام لارجان گردید و در همانجا درگذشت^{۷۳}. جواد لارجانی (- ۱۳۱۵ ش)، پسر مهدی پسر ملا رجبعلی، متأله و نویسنده. به نجف رفت و نزد میرزا حسین خلیلی و آخوند خراسانی درس خواند. به ایران بازگشت و خزانه‌دار موقوفات آستانه حضرت عبدالعظیم در ری شد. از آثارش: خصائص العظیمه (تهران ۱۳۱۸ ق)، فوزاآفاق، تهران ۱۳۴۴ ق)، تحفه العظیمیه، اخبار العظیمیه، تذکره ری و زیده الانساب^{۷۴}. سید علی لارجانی (کربلا حدود ۱۲۷۰ - ۱۳۵۳ ق)، فرزند حسین، فرزند یونس، مفسر قرآن. در

زادگاهش و سامرا نزد عالمان بلند پایه روزگار خود از جمله، میرزای شیرازی درس خواند. در ۱۳۱۲ به تهران آمد. از مال دنیا کناره می‌گرفت و به پارسایی و تقوی آوازه داشت. از آثارش: *مقتنیات الدر و ملتقطات الثمر* در تفسیر قرآن به فارسی^{۷۵} عبدالحسین پسر حاج عبدالله شاهاندرستی (- چلاب ۱۳۴۶ ق / ۱۳۰۷ ش)، متأله. در چلاب می‌زیست. به نجف رفت و مجتهدی بلند پایه شد. به آمل بازگشت و فقه و اصول درس گفت. مقبره‌اش در شاهاندرشت قرار دارد.^{۷۶} ابراهیم سعید العلمای لارجانی، (۱۲۶۲ - ۱۳۳۳ ش)، پسر محمد یوسف، نویسنده، آموزشگر و آزادیخواه. برای ادامه تحصیل به تهران رفت. ادبیات عرب و فلسفه آموخت. با هواداران حکومت استبدادی به ستیز برخاست. در ۱۳۱۶ مدیر مدرسه قدسیه (بعدها اقدسیه) شد. از آثارش: *تصحیح منازل السائرین* با محمد طاهر تنکابنی و *جواهرالایمان* (تهران ۱۳۰۷ ق)^{۷۷}. سیدمحمد داعی الاسلام (۱۲۹۵ ق / ۱۲۵۶ ش - ۱۳۳۰ ش)، روزنامه‌نگار، متأله و نویسنده. از مردم نیاک بود. مقدمات علوم را در آمل و تهران فرا گرفت. در ۱۳۱۶ ق به اصفهان رفت و نزد ملامحمدکاشی و جهانگیرخان قشقایی حکمت و فقه و اصول آموخت. زبانهای انگلیسی، عربی و عبرانی را در همان شهر فرا گرفت و به مباحثه با عیسویان اصفهان پرداخت. مجله الاسلام را منتشر ساخت. مظفرالدینشاه او را به داعی الاسلام ملقب گرداند. حج‌گزار (۱۳۲۴ ق) و در بازگشت به بمبئی رفت. زبان اردو را فرا گرفت. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دکن شد. ماهی چند از سال ۱۳۰۸ ش را در ایران بسر آورد. از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ نیز در تهران می‌زیست. وی در پایانی عمر بر آن شد که به زادگاهش بازگردد. اما مهلت نیافت و در دکن درگذشت. از آثارش: *اقبال* و *شعر فارسی* (دکن ۱۳۴۶ ق)، *تاریخ نادرشاه و ستاره*، ترجمه (دکن ۱۳۳۲ ق)، *خط لاتین برای فارسی* (دکن ۱۳۴۸ ق)، *سه مسمط* (تهران ۱۳۲۲ ش)، *فرهنگ نظام در لغت*، (۵ جلد، دکن ۵۸ - ۱۳۴۸ ق) و *ندیداد* (دکن ۱۳۲۷ ش).^{۷۸} ابوالقاسم فرسیو (- ۱۳۶۸ ق / ۱۳۲۸ ش)، فرزند ابراهیم ملباشی، متأله، فقیه و اصولی. از شاگردان آخوند خراسانی بود. خط را خوش می‌نوشت. وی از مراجع بلند پایه مازندران و از مردم ایراء بود.^{۷۹} احمد اخگر (۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۸ ش - ۱۳۴۸ ش)، نویسنده، سپاهی، شاعر و دولتمرد. در تهران مقدمات علوم را فرا گرفت و در مدرسه ادب و دارالفنون تحصیلات خود را دنبال کرد. به خدمت ژاندارمری، (۱۳۲۷ ق)، اداره محاسبات باغهای دولتی و سرانجام ژاندارمری شوستر، سوئدی در آمد (۱۲۹۰). به هنگام یورش انگلیسیها به جنوب با آنان درآویخت و دلاوریها کرد. به دولت

آزادی که نظام‌السلطنه بنیاد کرده بود پیوست. از سوی مردم شیراز به مجلس شورا راه یافت (۱۳۰۴ ش) و در کنار مدرس قرار گرفت. پس از شکست ملیون و مرگ مدرس (۱۳۱۶ ش) رضاشاه وی را در ارتش جدید بکار گمارد. پس از تبعید رضاشاه به اتهام همدلی یا همکاری با آلمانها به زندان افتاد (۱۳۲۲ - ۲۴). در زندان نزد آیت‌الله کاشانی به تحصیل پرداخت وی برادر ابوالقاسم فرسیو بود. از آثارش: *اسرار خلقت* (تهران ۱۳۱۶ ش)، *امثال* (۱۳۱۸ ش) که هر دو شعرهای اوست. *رهنمای قرائت قرآن* (تهران ۱۳۳۴ ش)، *علم عروض و علم قافیه*^{۸۰} عبدالعلی لطفی اسکی (نجف ۱۲۵۸ - ۱۳۳۵ ش)، *مثاله*، نویسنده، حقوقدان و دولتمرد. پدرش شیخ لطف‌الله از مراجع تقلید بود. وی در نجف فقه، اصول و پزشکی خواند و از محضر درس آقا سید ابوالحسن و آیت‌الله خراسانی بهره گرفت. به ایران آمد (۱۳۲۱ ق) *مجله الاسلام* را بنیاد کرد. این مجله به عربی هر ماه منتشر می‌شد (از رمضان ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳). به استخدام عدلیه [= دادگستری] درآمد (۱۲۹۷ ش) و در نخست وزیری دکتر مصدق، وزیر دادگستری شد. پسر او رضا لطفی (۱۲۸۸ ش)، حقوقدانی برجسته بود و روزنامه *کبوتر* (آبان ۱۳۲۱) را نشر ساخت که چندین بار توقیف شد. رضا لطفی از خود آثار قلمی دیگری نیز بجا نهاد.^{۸۱} *جواد فاضل* (۱۲۹۳ - ۱۳۴۰ ش)، شاعر، نویسنده و مترجم. تحصیلات ابتدایی را در آمل بیابان برد، سپس به آموختن علوم دینی روی آورد. در ۱۳۲۴ در رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شد. به عنوان مترجم به استخدام وزارت کشاورزی درآمد. همزمان در روزنامه‌ها و مجلات مقاله می‌نوشت و شعر می‌سرود. هرچند عمری دراز نیافت، اما آثار فراوانی از خود بجا نهاد. از آن میان: *سخنان علی* (ع) که منتخبی از *نهج البلاغه* است (۵ جلد، ۱۳۲۵، ۱۳۲۷، ۱۳۳۱ ش)، *صحیفه کامله سجادیه* (ترجمه، تهران ۱۳۷۴ ق) و *خطبه‌های محمد* (ص) (تهران ۱۳۶۷ ق) *آوازه بیشتری دارند*. از دیگر آثارش: *آزدهای زرد* (ترجمه، ۱۳۲۳ ش)، *اسرار انهدام اروپا* (ترجمه، ۱۳۲۳ ش)، *جاسوسه* (ترجمه، ۱۳۳۷ ش)، *سخنان حضرت سیدالشهدا* (تهران ۱۳۳۴ ش)، *طب و بهداشت در اسلام* (ترجمه، ۱۳۴۰ ش) *فرزندان ابوطالب* (۳ جلد، تهران ۱۳۳۹ ش)، *فرمان مبارک* (تبریز ۱۳۲۷ ش) و *لاریجان در عشق و خون*^{۸۲}. *تقی تقوی لارجانی* (۱۲۹۴ -)، فرزند سید محمد باقر صدرالمحققین، روزنامه‌نگار، دولتمرد و نویسنده. در آمل و تهران تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را به پایان برد. (۱۳۱۲) و برای روزنامه‌ها مقاله می‌نوشت. در ۱۳۳۷ *کلمات شیوا* و *سخنان زیبا* در علم بدیع و صنایع شعر منتشر ساخت. وی از فروردین ۱۳۲۳ به انتشار روزنامه

هراز پرداخت (تا تابستان ۱۳۲۵). پس از توفیق هراز صدای فرهنگ را منتشر کرد. دیگر آثارش *منتخبات آثار نظم و نثر فارسی*، *خاطرات مسافرت آذربایجان* (مندرج در هراز) و *بهترین راه تعلیم و تربیت*.^{۸۳} آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی (۱۳۲۲ ق - رمضان ۱۴۱۳ ق / اسفند ۱۳۷۱ ش)، فقیه و مرجع شیعیان جهان. وی در زادگاهش مقدمات علوم را فرا گرفت. به تهران رفت و زیر نظر مرحوم مدرس ادبیات، منطق و سطوح عالی علوم دینی را به پایان برد. سپس به قم رفت و از مجلس درس آیت الله مؤسس، سید علی یشری، میرزا محمد علی شاه آبادی و سید محمد حجت کوه کمری بهره گرفت و از آیت الله حاج سید عبدالکریم حائری اجازه اجتهاد یافت. به نجف کوچید و در مجلس درس میرزا حسین نائینی، ضیاءالدین عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی حاضر آمد. سپس خود سفره تدریس گسترد. در ۱۳۸۱ ق به ایران بازگشت و در قم به تدریس فقه و اصول پرداخت. حاج سید جعفر کریمی، عبدالله جوادی آملی، حسن حسن زاده آملی، محمد محمدی گیلانی، ابوالفضل موسوی تبریزی، سید علی و سید مصطفی محقق داماد و صادق لاریجانی از شاگردان او بودند. آیت الله آملی پس از درگذشت امام خمینی مرجعیت تافته یافت. محمد جواد، علی و محمد باقر لاریجانی از فرزندان آن مرحوم بشمارند از آثارش: *توضیح المسائل*^{۸۴}.

اگر نگارنده بر آن نبود که تنها از درگذشتگان یاد کند. نام بزرگانی بر این فهرست افزوده می شد که در زمینه های گوناگون دین و دانش از مفاخر کشور و جهان شمرده می شوند. شرح زندگی آنان را به اثری که در دست تهیه است وا می گذارم.

فهرست منابع

- ۱- اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، اثر ساری ۱۳۴۲، ۲۶/۱.
- ۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۹ ق، ۷/۵.
- ۳- رایینو (Rabino, HyacinthLouis) مازندران و استراباد، غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵ ش، ۲۵.
- ۴- رایینو، پیشین، ۷۷.
- ۵- اکارت اهلرز، «ایران: مبانی یک کشورشناسی جغرافیایی» محمد تقی رهنمایی، تهران ۱۳۶۵ ش، ۱۶۴/۱.
- ۶- منوچهر ستوده، از آستارا تا استراباد، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵، ۳/۳۹۲.
- ۷- سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، فرهنگ آبادینهای کشور، سرشماری آبان ۱۳۵۵، جلد پانزدهم، استان مازندران، بخش آمل.
- ۸- منوچهر ستوده، پیشین، ۶- ۷۵.
- ۹- عباس زریاب خونی، «ملاحظات تاریخی درباره سلسله پادوسپانیان طبرستان» تحقیقات اسلامی، نشریه دایرةالمعارف اسلامی، سال اول، شماره ۲ و سال دوم شماره ۱ صص ۷۹- ۸۸.
- ۱۰- صمصام الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل، ۱۳۲۸ ش، ۱۴- ۱۶.
- ۱۱- مسعود نویخش، مسافران تاریخ، مروری بر تاریخچه سفر و سیاحتگری در ایران، نشر جیران، تهران ۱۳۶۴ ش، ۱۶۶- ۷.
- ۱۲- ابوالقاسم طاهری، جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، شورای مرکزی جشنها، تهران ۱۳۴۸ ش، ۳۹- ۴۱؛ charle Stuart
- ۱۳- جیمز بیلی فریزر (James Baillie fraser)، سفرنامه فریزر، دکتر منوچهر امیری، توس، تهران، ۱۳۶۴، ۵۰۷- ۵۲۷.
- ۱۴- ماری شیل (Mary sheil)، خاطرات لیدی شیل، حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران ۱۳۶۲ ش، ۲۳۴- ۲۴۰، ۴۲- ۴۶.
- ۱۵- رایینو، پیشین، ۶- ۷۵.
- ۱۶- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان، کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱، ۳۰۲.
- ۱۷- کارلاسرنا (carla serena)، آدمها و آیینها در ایران، علی اصغر سعیدی، زوار، تهران ۱۳۶۲ ش، ۵۱- ۵۵؛ مردم و دیدنیهای ایران، غلامرضا سمیعی، ۲۹- ۳۴.
- ۱۸- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، پدیده، تهران ۱۳۶۶ ش، صص ۵۷.
- ۱۹- سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، برنهارددارن، گستره، تهران ۱۳۶۳ ش، ۱۱- ۱۶.
- ۲۰- ابن اسفندیار، پیشین، ۷۴- ۵.
- ۲۱- ابن اسفندیار، پیشین، ۱۲۲؛ مرعشی، پیشین، ۳۱۳.
- ۲۲- Carleton coon

- ۲۳ - علی بابا عسگری، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۸، ۲/۲۰۰-۲۰۲.
- ۲۴ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ابوالقاسم پاینده، اساطیر تهران، چاپ دوم ۱۳۶۲ ش، ۱۱ / ۴۷۳۲-۳.
- ۲۵ - ابوالفتح حکیمیان، علویان طبرستان، انتشارات الهام. چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸ ش، ۷۴-۸؛ رابینو دودمان علوی، طاهرش شهاب؛ ارمغان، ۱۳۱۹ ش، ۲۰-۲۹؛ اولیاء الله آملی، تاریخ رویان، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸ ش ۸۷-۹۸؛ ابن اسفندیار، پیشین، ۲۲۸-۴۹.
- ۲۶ - ۲۷- ۲۸- ۲۹ - ابن اسفندیار پیشین، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۹۹.
- ۳۰ - ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، خلیل خطیب رهبر، سعدی، تهران، ۶۷۹.
- ۳۱ - ۳۲- ۳۳- ۳۴؛ ابن اسفندیار، پیشین، ۲ / ۳۸، ۵۸ و ۷۴، ۷۸، ۹۹.
- ۳۵ - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، التدوین فی جبال شروین، ۷۰؛ ابن اسفندیار، پیشین، ۲/۱۱۲.
- ۳۶ - مرعشی، پیشین، ۴۰۳-۴۰۶.
- ۳۷ - محمد فتح الله بن محمد تقی ساروی، تاریخ مهدی «احسن التواریخ»، امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱ ش، ۳۴.
- ۳۸ - ابوالحسن غفاری کاشانی، گلشن مراد، زرین، تهران ۱۳۶۹، ۵۰۸-۹.
- ۳۹ - محمد فتح الله بن محمد تقی ساروی، پیشین، ۲۱۰.
- ۴۰ - ماری شیل، پیشین، ۲۳۴-۷.
- ۴۱ - محمد زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی یا مطالع الانوار، تهران ۱۳۲۴ ش، ۸۰-۳۷۹؛ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ایرج افشار، اساطیر، تهران ۱۳۶۳، ۶۲، ۶۴.
- ۴۲ - میرزا ابراهیم، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و...، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵ ش، ۱۳۴.
- ۴۳ - اسماعیل مهجوری، پیشین، ۹/۱.
- ۴۴ - منوچهر ستوده، پیشین، ۳ / ۴۵۹-۴۶۱.
- ۴۵ - سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، منوچهر ستوده، ۲۸۴؛
- ۴۶ - منوچهر ستوده، پیشین، ۳ / ۴۵۰.
- ۴۷ - منوچهر ستوده، پیشین، ۴۰۷-۴۵۷؛ عباس شایان، مازندران جغرافیای تاریخی و اقتصادی، تهران ۱۳۳۶، ۱/۲۹۱-۲۹۴.
- ۴۸ - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ایرج افشار، امیر کبیر، چاپ سوم ۱۳۵۶ ش، ۵۱-۵۳؛ عباس شایان، پیشین، ۲۹۴؛ ناصرالدینشاه، روزنامه سفر مازندران، تهران ۱۳۵۶ ش، ۲۴۴.
- ۴۹ - یاقوت، پیشین، ۵/۷.
- ۵۰ - ابن اسفندیار، پیشین، ۱ / ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۲.
- ۵۱ - مرعشی، تاریخ طبرستان و...، ۳۱۳.
- ۵۲ - ابن اسفندیار، پیشین، ۲ / ۱۰۱، ۹۹، ۱۱-۱۱۰؛ اولیاء الله آملی، پیشین، ۱۳۵-۱۳۷؛ مرعشی پیشین، ۱۰۶-۱۹۷؛ رابینو، پیشین، ۲۲۰، ۲۵۵.
- ۵۳ - سید احمد حسینی، تراجم الرجال، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۳ ق، ۶۲-۳.

۵۴ - محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۹ ش، ۴ / ۲۲۰۲؛ اسماعیل مهجوری، دانشمندان و رجال مازندران، بی تا، بی تا، ۱۲۲؛ صمصام‌الدین علامه، پیشین، ۱۳۵-۶؛ احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقه الشعرا، تصحیح عبدالحسین نوائی، زرین، تهران ۱۳۶۴ ش، ۱ / ۸۰۰-۸۰۱؛ محمد میرزای قاجار، سفینه المحمود، تصحیح خیامپور، تبریز ۱۳۴۶ ش، ۲ / ۶۴۲ - ۳؛ بسمل شیرازی، تذکره دلگشا، تصحیح منصور رستگار فسائی، نوید، شیراز، ۲۵۸؛ رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، امیرکبیر تهران ۱۳۳۹ ش، ۴ / ۴۰۱؛ رضا قلی خان هدایت، روضة الصفا، پیروز خیام، تهران ۱۳۳۹، ۱۰ / ۱۱۷؛ احمد قاجار مشهور به هلاکو، مصطفی خراب، به کوشش خیامپور، ۱۳۴۴ ش، ۷۹ - ۸۰؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، زوار، تهران ۱۳۵۷ ش، ۲ / ۳۷ - ۹.

۵۵ - اسماعیل مهجوری، پیشین، ۳۸.

۵۶ - پیشین، ۹ - ۳۸؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت ۱۹۸۳، ۷ / ۱۵؛ صمصام‌الدین علامه، پیشین، ۱۳۵.

۵۷ - سید محمد باقر حجتی و محمد تقی دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش، ۲۸۴ - ۵.

۵۸ - سید محمد باقر حجتی و محمد تقی دانش پژوه، پیشین، ۳۷، ۳۴۹.

۵۹ - ناصرالدین‌شاه قاجار، روزنامه سفر مازندران، زیر نظر ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۵۶ ش، ۲۴۳، ۲۶۰؛ صمصام‌الدین علامه، پیشین، ۱۳۵؛ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه،

نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، دارالمرتقی للنشر، مشهد، چاپ دوم ۱۴۰۴ ق، ۱ / ۴۸؛ محمد حسن خان اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳ ش، ۱ / ۲۱۲.

۶۰ - آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ۲۱ / ۶۳-۴.

۶۱ - آقا بزرگ، الذریعه، ۱ / ۶۸؛ ۲ / ۵۰؛ ۱۰ / ۲۹؛ ۱۲ / ۴۳؛ ۱۴ / ۲۲؛ ۱۵ / ۱۹۲؛ ۱۶ / ۱۴۰؛ ۱۴۹، ۳۴۹، ۳۵۲؛ ۱۹ / ۳۲؛ تاریخ علما و شعرا یگیلان، ۶۰؛ سید احمد حسینی، پیشین، ۱۲۶؛ محمد حرزالدین، معارف

الرجال، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۵ ق، ۲ / ۱۷۰ - ۷۱؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۹۵۷ م، ۸ / ۱۵۵، شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه.

۶۲ - سید احمد حسینی، پیشین، ۱۶۹.

۶۳ - محمد حسن خان اعتماد السلطنه، پیشین، ۲۵۰، آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر، ۴ / ۱۳۵۹.

۶۴ - خانبابا مشار، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، بی تا، ۱۳۴۰ ش، ۴ / ۴۲۴؛ اعتماد السلطنه، پیشین، ۱۵۹؛ آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ۱ / ۴۰؛ ۱۵ / ۲۰۵؛ صمصام‌الدین علامه، پیشین ۱۳۵.

۶۵ - اسماعیل مهجوری، پیشین، ۱۱۰ - ۱۱، صمصام‌الدین علامه، پیشین، ۱۴۲.

۶۶ - مشار، پیشین، ۴ / ۷۱۶-۱۷؛ آقا بزرگ، پیشین ۱۲۸۱ / ۹.

۶۷ - عباس شایان، پیشین، ۱۵۹؛ مشار، پیشین، ۲ / ۵۷۴ - ۵.

۶۸ - مشار، پیشین، ۶ / ۳۴۴.

۶۹ - صمصام‌الدین علامه، پیشین، ۱۳۶.

۷۰ - مجید کفائی، مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی، زوار، تهران، ۱۳۵۹ ش، ۱۳۳.

۷۱ - صمصام‌الدین علامه پیشین، ۱۳۸ - ۴۰؛ اسماعیل مهجوری، ۹۹ - ۱۰۰.

- ۷۲- علامه، پیشین، ۱۴۳، مهجوری، پیشین، ۱۱۷-۱۸.
- ۷۳- احمد دیوان بیگی، پیشین، ۱۳۸-۸۱؛ علامه، پیشین، ۱۳۶؛ محمود میرزای قاجار، پیشین، ۷-۶۴۵/۲؛ بسمل شیرازی، پیشین، ۱۴-۴۱۳؛ احمد قاجار، پیشین، ۱۳۴؛ رضاقلی خان هدایت، مجمع النصحاء، ۵/۸۰۴؛ عبدالرزاق دنبلی، نگارستان دارا، به کوشش خیامپور، تبریز ۱۳۴۲ ش، ۱۲۰-۲۱؛ مهجوری، پیشین، ۱۴۳-۴.
- ۷۴- مشار، پیشین، ۲/۴۳۳؛ آقا بزرگ تهرانی، نباء البشر، ۱/۳۴۴؛ مهجوری پیشین، ۲۸؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ۷/۱۶۹؛ ۱۶/۳۱۷؛ ۲۴/۳۵۵؛ عمر رضا کحاله، پیشین، ۳/۱۶۹.
- ۷۵- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ۲۲/۳۵؛ آقا بزرگ تهرانی، نباء البشر، ۳۵.
- ۷۶- علامه، پیشین، ۱۳۶-۷.
- ۷۷- مشار، پیشین، ۱/۶۷؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ۵/۲۶۴؛ عباس شایان، شرح حال رجال معاصر، ۱۴-۲۰؛ مهجوری، پیشین، ۴۳-۵؛ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، زوار، تهران ۱۳۶۰، ۲/۹، ۲۱، ۳۱۷.
- ۷۸- مشار، پیشین، ۴/۲۲۷؛ مهجوری، پیشین ۳۵-۷؛ عباس شایان، پیشین، ۲۱-۳؛ آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ۲/۶۱؛ محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ۱/۲۳۳-۴؛ حبیب یغمایی، یغما، سال چهارم، شماره نهم، آذر ۱۳۳۰ ش، ص ۴۲۶؛ مهدی بامداد، پیشین، ۵/۲۵۵؛ محمد قزوینی، یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، علمی، تهران ۱۳۵۸، ۸/۲۲۱۴؛ محمد علی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، تهران ۱۳۳۵ ش، ۲/۹؛ محیط طباطبائی، پیشین، ۲۴۲.
- ۷۹- علامه، پیشین، ۱۳۸.
- ۸۰- مشار، پیشین، ۱/۳۵۰-۵۱؛ شعرای معاصر ایران، نشریه بنگاه مطبوعاتی خورشید، تهران ۱۳۲۸ ش، ۹-۱۱؛ عباس شایان، پیشین، ۱۴-۱۱۱؛ آقا بزرگ، پیشین، ۱۱/۳۱۲؛ احمد اخگر، زندگی من در هفتاد سال تاریخ معاصر ایران، تهران، خوشه ۱۳۶۶ ش؛ حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، الهام ۱۳۶۹ ش، ۱/۹۹-۱۰۲؛ مهجوری، پیشین، ۱۶۸؛ علیمراد فراشبندی، تاریخچه خوب دمکرات فارس، اسلامی، تهران ۱۳۵۹ ش، ۲۰۱-۳؛ محمد ناصر صولت قشقایی، سالهای بحران، رسا، تهران ۱۳۶۲ ش، ۲۹۷، ۳۸۹؛ محمد علی خان سدید السلطنه مینایی بندرعباسی، سفرنامه سدید السلطنه «التذقیق فی سیرالطریق»، بهنشر، تهران ۱۳۶۲ ش، ۴۷۶، ۵۶۳؛ محمد حسین رکن زاده آدمیت، فارس و جنگ بین الملل، اقبال، تهران ۱۳۴۹ ش، ۱۷ و اغلب صفحات؛ علیمراد فراشبندی، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۵ ش، ۸۵، ۸۹، ۱۰۲، ۱۱۳-۱۵، ۱۲۰، ۱۳۶، ۲۰۰-۲۰۲؛ تلک الشعرای بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ش ۲/۶۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۴۱.
- ۸۱- عباس شایان، پیشین، ۶-۷۳، ۱۲۲-۱۲۰؛ محمد صدر هاشمی، پیشین، ۱/۲۴۲؛ آقا بزرگ، پیشین، ۲/۶۲؛ ابراهیم صفائی، نخست وزیران، انجمن تاریخ، تهران ۱۳۵۱ ش، ۵۲-۴، ۸۶، ۲۳۰؛ مهجوری، پیشین، ۱۷۵.
- ۸۲- مشار، پیشین، ۲/۴۰۳-۳۷۹؛ شایان، پیشین، ۷۱-۱۶۹؛ مهجوری، پیشین، ۲-۶۱، علامه، پیشین ۶-۱۴۵؛ جهرة مطبوعات معاصر، پرس اجنت، تهران ۱۳۵۱ ش، ۱۱۰-۱۱؛ آقا بزرگ، پیشین، ۱۲/۱۵۱، ۲۴/۱۰۲.

- ۸۳- مشار، پیشین، ۲/۲۰۹-۱۰؛ جهره مطبوعات معاصر، پیشین، ۱۲؛ حسین ابوترابیان مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶؛ تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶ ش، ۱۱۵، ۱۶۳؛ جهانگیر صلح جو، تاریخ مطبوعات ایران و جهان، سیمرغ، تهران ۱۳۴۸ ش، ۱۲۷؛ عباس شایان پیشین، ۱۰۶-۷.
- ۸۴- آیت الله میرزا هاشم آملی، توضیح المسائل، چاپ قم؛ اطلاعات شنبه هشتم اسفند ۱۳۷۱ ش، ص ۲، سلام، شنبه هشتم اسفند ۱۳۷۱ ش.

گفتاری در منابع و مآخذ تاریخ مازندران

ناصر احمدزاده (فرساده)

سرزمینی که در فاصله دریای مازندران و رشته کوه البرز نهاده است، و از باختر با استان گیلان و از خاور با خراسان همجوار می‌باشد؛ استان مازندران نام دارد. مازندران از جهت طبیعی و اقلیمی، شبیه به استان گیلان می‌باشد و نیز از نظر بعضی آداب و رسوم. شماری از تاریخهای موجود از وجوه مشترک تاریخی مازندران و گیلان سخن به میان آورده‌اند. چون تاریخ گیلان و دیلمستان^(۱) و تاریخ خانی^(۲). در این گفتار نگاه ما به مازندران و تاریخهای آن است.

مازندران از دیرگاهان مورد توجه تاریخنگاران و جهانگردان بوده است. آثار فراوانی در این زمینه بر جای مانده است می‌توان گفت از این نظر، مازندران در قیاس با دیگر مناطق ایران زمین، بسیار غنی و پر بار می‌باشد.

گذشته بسیار دور این سرزمین، تاریک و مه آلود است؛ و بیشتر با افسانه تاریخ‌نویسان، آمیخته است، چنان که ابن اسفندیار، صاحب تاریخ طبرستان، در نقد و بررسی منابع کار خود، یکی از این آثار را مجموع اکاذیب اهل قرئ و افواه عوام - الناس^(۳) دانسته. دیگر تاریخ‌نویسان بعد از ابن اسفندیار نیز، نتوانستند پرتوی بر دنیای باستان مازندران اندازند.

دنیای باستان‌شناسی نیز چندان گره‌گشا نبوده است، مگر آگاهی‌های اندکی که از روی سنگ و سفال، بدست آمده است. از آن میان می‌توان از کشف غار کمر بند و هوتو، در اطراف بهشهر کنونی یاد کرد، بررسی آثار مادی این غار در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱ به سرپرستی کارلتون س. کون[‡] استاد باستان‌شناسی دانشگاه ویلادلفیای آمریکا^(۴) انجام گرفته است. البته نباید این نکته را فروگذار کرد که کوششهای باستان‌شناسی، به یافته‌هایی

‡ Carleton. S.C.Coon

تازه درباره زندگی اقوام ساکن در این ناحیه انجامیده است.

تاریخ نویسانی که از گذشته مازندران سخن می‌دارند، بیشتر از پژوهشهای خاورشناسان بهره می‌گیرند و نظرات و نوشته‌های تاریخنگاران یونانی پایه کار ایشان است.

اگر بخواهیم سیری در منابع مطالعاتی داشته باشیم؛ درست آن است که از منابع و مآخذ موجود در گستره زبانی و فرهنگی خود جويا باشیم؛ و بعد در حالتی از منابع بیگانه یاری جوئیم که با مآخذ ما تطبیق کند، وگرنه برای هر رویدادی، افسانه‌ای تازه آوردن، شرط پژوهش نیست و جز راه به بی راه نتواند داشت. سخن بر سر منابع و مآخذ تاریخ مازنداران است، پیش از ورود در بحث، لازم است که مختصری در تفاوت مازندران و طبرستان گفته آید.

طبرستان نام منطقه‌ای است که امروز به مازندران آوازه دارد. هنگامی که واژه طبرستان بکار می‌رفت، مازندران به بخشی از طبرستان گفته می‌شد که شامل مناطق کوهستانی، نمی‌شده است.

عموماً برای بررسی تاریخ هر منطقه سه نوع مرجع مطالعاتی وجود دارد که عبارت است از:

۱ - تاریخهای محلی، که تنها برای یک منطقه نگاشته شده و کلیه آگاهی‌های تاریخی و جغرافیایی محل مورد نظر را در بردارد.

۲ - سفرنامه‌ها، که بیشتر به آداب، رسوم و تا حدودی تاریخ سرزمین می‌پردازد. از آنجا که این نوشته‌ها محدود به دوره‌های خاصی می‌شود، پژوهشگر می‌تواند از این آثار بهره‌گیرد.

۳ - تاریخهای عمومی، که گذرا و اشاره‌ای نکته‌هایی دارد.

در این گفتار کوشش می‌کنیم که تاریخهای محلی مازندران را بشناسانیم و از نویسندگان آن سخن بداریم.

۱ - کتاب فتوح جبال طبرستان، به عربی تألیف ابوالحسن محمد المدائنی (- ۲۲۵ ق). بر نهاد دارن پژوهشگر آلمانی تبار روسی به نقل از حاجی خلیفه، مؤلف کشف الظنون، در مقدمه کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مصحح خود آورده است؛ از این کتاب هیچیک از تاریخ نویسان محلی نام نبرده‌اند و چنان که برمی‌آید، جایی از آن نشانی نیافته‌اند.

۲ - دارن در مقدمه خود بر کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی، به نقل از